

کارزار یک میلیون امضاء چه

می خواهد

صفحه: ۳

نشانی برای دریافت و انتشار

ایمیل های شما

Info\_sabz1388@yahoo.de

تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰

۱۵

۴ شهریور ۱۳۸۸



زنان دلاور در میدان

نامه تکان دهنده  
همسر یک زندانی

صفحات: ۳-۴

دادگاه نمایشی؛  
افشای جمهوری  
اسلامی

اعتراف گیری از  
مرد علیل

صفحه ۵

**ما پیروزیم**  
**WE SHALL WIN**

به ما بپیوندید.

این یک تظاهرات برای مردم ایران و دوستان آنها در همه جای جهان است.  
در زمانی که سرکوب و ارعاب سایه تلخ مرگ و وحشت را بر شهرهای ایران افکنده، مهمترین سلاح مردم صبور و حق خواه ایران امید است.  
تجلی این امید راستین و به امید به آینده ای روشن و پیروزی جا در فریاد خاموش شهیدان است و در اتحاد من و تو مادام که با هم باشیم پیروز خواهیم شد.  
به ما بپیوندید.

This is a demonstration by the Iranians and their friends around the world to support the Iranian people in their struggle for freedom.  
We shall win as long as we are together



شهیدان و

وزیران زن

نظر خواهی

روزنامه سبز از

نخبگان و

خوانندگان

صفحه: ۲

<http://www.maapiroozim.com/mp.php?q=bWFhcGlyb296aW0uYXBwc3BvdC5jb20vP3E9OTUuMjA5LjEyLjZlZnV%3D%3D&hl=ec>  
این لینک را کپی کرده و در صفحه خود قرار دهید و به تظاهرات مجازی بپیوندید.

جنبش سبز

اسرائیل نابود می کند، ایران  
می سازد  
۶۰۰ طرح عمرانی در لبنان

صفحه ۱۶

هنر سبز

سروده هایی از:

ناصر اطمینان، شاهرخ تندرو  
صالح، اویدا فرهودی، احمد  
رضا قایخلو، عرفان کارن،  
جواد مجابی، علیشاه مولوی،  
علی نجفی

صفحات: ۱۸-۲۰

راههای سبز

حرف روز

مبارزه با هزینه کم

محسن سازگارا

صفحه: ۱۷

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی  
محسن سازگارا / علیرضا توری زاده  
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:

شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه  
هزار و سیصد و هشتاد و هشت



نمایندگان معتقدند که کشاورز به مراتب از فرشییدی و علی احمدی ضعیف تر است. کشاورز از جمله وزرای پیشنهادی احمدی نژاد است که به اعتقاد نمایندگان چون توکل و عباسی از مجلس رای اعتماد خواهد گرفت.

## مرضیه وحید دستجردی

در سال 1338 در تهران متولد شد. تحصیلات عالی خود را در سال 54 در رشته پزشکی دانشگاه تهران (علوم پزشکی تهران) آغاز و در سال 64 و 67 به ترتیب موفق به اخذ دکترای عمومی و درجه تخصصی در رشته زنان و زایمان شد. وی به عنوان عضو هیئت علمی گروه زنان و زایمان دانشگاه تهران در بیمارستان آرش با سمت استادیار، عضو هیئت متحنه و ارزشیابی و بورده تخصصی زنان و زایمان وزارت بهداشت، عضو شورای آموزشی پزشکی و تخصصی وزارت بهداشت در سالهای دهه 70، عضو هیئت مدیره انجمن تنظیم خانواده بین سالهای 73 تا 80، عضو شورای عالی آموزشی مداوم جامعه پزشکی کشور بین سالهای 75 تا 79، عضو شورای سیاست گذاری وزارت بهداشت میان سالهای 73 تا 75، عضو شورای برنامه آموزشی عالی کشور بین سالهای 71 تا 78 مسئولیتهایی داشته است.

دستجردی در دوره های چهارم و پنجم مجلس، نماینده مردم تهران بود و سمت های زیر را داشت: عضو گروه پزشکی شورای عالی برنامه ریزی، عضو هیئت موسس انجمن علمی تخصصی باروری و ناباروری ایران، عضو شورای عالی نظام پزشکی کشور، عضو هیئت عالی انتظامی نظام پزشکی کشور، کارشناس زنان و مامایی پزشکی قانونی، عضو کمیته علمی تنظیم خانواده وزارت بهداشت، عضو کمیته اخلاق پزشکی در امر پژوهش و ریاست بیمارستان رونین تن آرش. مرضیه وحید دستجردی در حال حاضر مشاور رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران و مدیر روابط بین الملل این دانشگاه و رئیس شعبه کیش دانشگاه علوم پزشکی تهران است.

وی که خواهر سردار وحید دستجردی - وزیر پیشنهادی کشور - است، از سوی احمدی نژاد به عنوان عضو هیئت امنای بنیاد ملی نخبگان منصوب شده است. نام وی از سوی شورای احزاب زنان اصولگرا برای رسیدن به این سمت به احمدی نژاد پیشنهاد شده بود

## فاطمه آجرلو

متولد 1345 تهران است. کودکی و جوانی اش در تهران گذشته و در رشته علوم انسانی موفق به اخذ دیپلم شده است. وی در زمان جنگ پرستار سپاه پاسداران بود و در سپاه پاسداران عضویت افتخاری شد. پس از پایان جنگ و اخذ دیپلم، لیسانس خود را در رشته روانشناسی بالینی از دانشگاه پیام نور اخذ کرد. وی سپس کارشناسی ارشد خود را در رشته روانشناسی شخصیت کسب کرد. او در دوره هفتم و هشتم مجلس نماینده مردم کرج، اشتهارد و آسارا بوده، و همچنین عضو کمیسیون آموزشی و تحقیقات مجلس شورای اسلامی، عضو کمیته آموزش و پرورش کمیسیون آموزش و تحقیقات و مسئول پروژه طرح احیای معاونت پرورشی است.

آجرلو در حال تکمیل تحصیلات خود در دوره دکتری در رشته روانشناسی تعلیم و تربیت است. وی طلبه سطح 2 حوزه علمیه و همزمان مدرس دانشگاه آزاد و حوزه علمیه است. وی عضو فراکسیون های زنان، فرهنگیان و صنایع غذایی مجلس بوده است. او همچنین عضو هیات رئیسه تحقیق و تفحص از مرکز مشارکت زنان ریاست جمهوری، عضو و مسئول کمیته معاونت دانشجویی تحقیق و تفحص از وزارت علوم تحقیقات و فن آوری، عضو و مسئول کمیته مفاسد اقتصادی و بازرسی کل کشور تحقیق و تفحص از قوه قضاییه بوده است. آجرلو از متهمان پرونده عباس پالیزدار است.



## شهیدان و وزیران زن

### نظر خواهی روزنامه سبز از

### نخبگان و خوانندگان

با حضور سه زن در دولت جمهوری اسلامی چه برخوردی می توان کرد؟ سوابق این زنان نشان می دهد که هر سه وابسته به اقتدارگرایان هستند و وابستگی یا دوستی بسیار نزدیک به مهره های اصلی دولت کودتا دارند. این زنان در زمانی به وزارت می رسند که خون زهرا کاطمی هنوز زنده است و ندا اقا سلطان و ترانه موسوی هم به او پیوسته اند. زنانی از بخش مدرن و جوان جامعه ایران به بدترین شکل به شهادت رسیده اند تا زمانی از اقرار سنتی به وزارت برسند.

بالبینه این واقعیت است که برای نخستین بار سه زن در جمهوری اسلامی برای وزارت معرفی شده اند. پرسش "روزنامه سبز" از نخبگان و خوانندگان این است که در برابر این "واقعیت" چه باید کرد؟

1. باید آن را صحنه گردانی و نمایی در جهت تحت الشعاع قرار دادن اعتراضها به نتایج اعلام شده ای انتخابات و نیز تاکتیکی برای خلع سلاح نیروهای مدافع زنان دانست و بان به شدت با آن مخالفت کرد؟
2. باید ضمن حفظ مواضع اعتراضی به نتایج انتخابات و مواضع ضد زن وزرای زن معرفی شده، جنبه های مثبت این اقدام را که برای آینده راهگشاست و تابوی حضور زن در رأس مدیریت های عالی کشور را می شکند مورد تأکید قرار داد؟
3. آیا حضور چشمگیر زهرا رهنورد در کارزار انتخاباتی موسوی و تأکید او و به ویژه کل جنبش زنان بر تحقق حقوق زنان در راندن احمدی نژاد به سوی این اقدام دخیل بوده است؟ و «این اقدام احمدی نژاد نتیجه فشارهای مستمر جنبش زنان به نظام حکومتی ایران است.»؟

4. چنین اقدامی از جانب هر رئیس جمهور اصلاح طلبی فوراً در میان محافظه کاران حوزه و عرصه سیاسی مخالفتها برمی انگیزد و زنی شانس ورود به کابینه اش را نمی یافت و این تابو همچنان برقرار می ماند. ولی اقدام احمدی نژاد "خودی" علاوه بر کم رنگ کردن مواضع مخالف محافظه کاران معمم و مکلا، دستگاه بوروکراسی و مردان احیائاً زن ستیز آن را نیز به داشتن یک مدیر زن در بالای سر خود عادت می دهد و با کاهش مقاومت محافظه کاران، کار رئیس جمهورهای بعدی از مذهب تا سکولار نیز، برای وارد کردن زنان بیشتر به درون کابینه راحت تر خواهد بود؟

کدام یک از گزینه های فوق را درست می دانید؟ و یا نظر دیگری دارید؟ روزنامه سبز تا پایان شهریور 1388 منتظر پاسخ نخبگان و خوانندگان می ماند و سپس نتیجه را برای اطلاع عموم منتشر می کند.

## سوابق زنان وزیر

سوابق کاری، اجتماعی و سیاسی زنانی که برای وزارت در کابینه کودتا معرفی شده اند، به شرح زیر است:

### سوسن کشاورز:

وزیر پیشنهادی کشاورزی، 45 سال دارد و متولد سال 1344 در رودبار الموت است. کودکی را در قزوین سپری کرده و برای تحصیلات عالی به تهران آمده است. او که متأهل است و دو فرزند دارد، از 13 ماه پیش، معاون وزیر و رئیس سازمان آموزش و پرورش استثنایی بوده است. تا پیش از آن در هیچ سمت اجرایی و مدیریتی فعالیت نداشته و به تدریس "تعلیم و تربیت" در دانشگاه تربیت معلم مشغول بوده است.

کشاورز لیسانس خود را در رشته کارشناسی علوم اقتصاد، فوق لیسانس را در رشته کارشناسی تاریخ و فلسفه و آموزش و پرورش و دکتری را در فلسفه تعلیم و تربیت از دانشگاه تربیت مدرس اخذ کرده است. او عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم و رئیس اداره پژوهش دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس نیز هست.

کشاورز که می گوید تا کنون 7 طرح تحقیقاتی درباره تعلیم و تربیت هدایت کرده و به زبان انگلیسی آشنایی دارد. خانم کشاورز سیر ترقی را سریع طی کرده، آنچنان که اسدالله عباسی، عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس هشتم درباره وی می گوید: "آموزش و پرورش آزمایشگاه و کارگاه آموزشی نیست که رئیس جمهور هر فردی را برای وزارت در آن انتخاب کند، اینکه به خانمها فرصت وزارت داده شود خوب است اما اینکه فردی را با بالگرد به قله کوه برسانیم و بگویم تو قله را فتح کردی اصلاً خوب نیست. افراد باید خود از کوه بالا بیایند تا فراز و فرودها و سختیها را بچشند و تجربه را کسب کنند که مطمئناً کشاورز این ویژگی را ندارد." عباسی معتقد است که حضور کشاورز به ضرر آموزش و پرورش است.



سیاسی یا اجتماعی نیست. بسیاری از افرادی که با این طرح همکاری دارند افرادی هستند که متعلق به هیچ گروهی نمی‌باشند. از طرفی افرادی که متعلق به گروهی هستند به گروه‌های بسیار متفاوتی تعلق دارند از جمله می‌توان به فاطمه راکعی، عضو کمیسیون زنان **جبهه مشارکت** و رئیس فراکسیون زنان در مجلس ششم، **فخر السادات محتشمی پور**، نایب رئیس کمیسیون زنان **جبهه مشارکت** و جمع هم‌اندیشی فعالان جنبش زنان، گروه‌های غیر ایرانی **فمینیستی** در کشورهای همسایه، کشورهای مسلمان، کشورهای آفریقایی، اروپایی و ایرانی‌های مقیم کشورهای مختلف اشاره کرد.

- کمپین در هر شهر یا کشور وبگاهی مستقل دارد: **تغییر برای برابری (تهران)** که در چند زبان بین‌المللی نیز ارائه می‌شود، **کمپین در رشت**، **کمپین در شیراز**، **کمپین در آذربایجان**، **کمپین در زاهدان**، **کمپین در کردستان**، **کمپین در اراک**، **کمپین در کالیفرنیا**
- **کوچه به کوچه** وبلاگی است که توسط مشارکت‌کنندگان کمپین نوشته می‌شود و اغلب، تجربیات جالب آنها را در زمان جمع کردن امضا در بر می‌گیرد. این وبلاگ با کمترین ویرایش و با انشای خود مشارکت‌کنندگان نگارش می‌شود.
- **تصویر برابری** شامل عکس‌های مربوط به فعالیت طرح است.
- **مردان برای برابری جنسیتی** وبگاه کمیته **مردان کمپین یک میلیون امضا در تهران است**.<sup>1</sup>

## و زنان دلاور در میدان علی طایفی

یک میلیون امضا  
یک میلیون صدا  
یک میلیون نگاه  
اینک میلیونها صدا و نگاه را می‌شمارد  
و اما همچنان در نابرابری و میدان سکون  
سخت می‌کوشد و تحقیر نمی‌پذیرد  
سخت می‌سنجید و ستم بر نمی‌تابد  
سخت می‌ایستد و فرمان به مردان نمی‌سپارد

میلیون‌ها نشانه برای تغییر آیا کافی نیست؟!  
چشمان یک میلیون مادر و خواهرت را باور نمیداری؟  
فریاد میلیونها زن و دختر هموندت را در شهر و روستا  
به جد نمی‌گیری؟

نطفه مهر و عشق را در درون خود می‌پروراند  
اندیشه و آموزه صلح از آن اوست!  
برابری را ز دستان او آموختید  
و فرهنگ و ادب را ز دامن او فرا گرفتید  
و اما اینک میلیونها چشم و گوش  
میلیونها قلب و اندیشه را  
به طرفه ای، نادیده می‌گیرید؟!  
میلیونها صدا برای فقط یک پیام  
یک سخن بهم آمده است  
تا فریاد برآورد  
ما با هم برابریم  
ما باهم هم سرنوشتیم  
ما باهم میکوشیم  
ما باهم با یک کلام  
**تغییر برای برابری**



## کارزار یک میلیون امضاء چه می‌خواهد؟

**یک میلیون امضا** نام طرحی مستقل و اجتماعی است که شماری از فعالان **حقوق زنان** در داخل ایران از ۵ شهریور سال ۱۳۸۵ راه‌اندازی کرده‌اند. هدف این طرح جمع‌آوری دستکم یک میلیون امضا در حمایت از **رفع تبعیض‌های قانونی** علیه زنان است. گروه‌هایی از فعالان جنبش زنان پس از تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در **میدان هفت‌تیر تهران** بر آن شدند که در ادامه‌ی پیگیری اهدافی که در قطعنامه آن تجمع اعلام شده بود در جهت تلاش برای تغییر قوانین ناعادلانه و **زن‌ستیز** در ایران، حرکتی جمعی و هدف‌مند را در دستور کار خود قرار دهند. این کارزار (**کمپین**) در واقع تلاش وسیعی برای «جمع‌آوری یک میلیون امضا»، به‌منظور درخواست تغییر قوانین تبعیض‌آمیز در ایران است. زمان این پیکار بلندمدت است یعنی مقید به زمان محدود و مشخصی نیست و تا رسیدن به حد نصاب (جمع‌آوری یک میلیون امضا) ادامه خواهد داشت. این حرکت با توجه به میزان زمان و تعداد مشارکت‌کنندگان در این ممکن است تا یک سال یا حداکثر دو سال تداوم یابد. حداقل سنی که برای امضاء کنندگان در نظر گرفته شده است ۱۸ سال است.

### اهداف اصلی این کارزار به شرح زیر است:

1. مشارکت جمعی بخش‌های وسیعی از شهروندان برای تغییرات مثبت اجتماعی و رسیدن به هدفی معین و مشروع (رفع تبعیض‌های قانونی علیه زنان)<sup>1</sup>
2. آشنایی و گفت و گوی رو در رو با گروه‌های مختلف زنان و شهروندان در سطح گسترده<sup>2</sup>
3. ایجاد زمینه برای بخشیدن صدا به زنان خاموش (بی‌صدایان)<sup>3</sup>
4. اعتقاد به رشد آگاهی، ایجاد گفتگو میان شهروندان و آموختن فعالیت‌های جمعی و **دموکراتیک** یعنی اصلاحات از پایین، از درون جامعه‌ی مندی و نه از بالا. پایه‌ی این عمل جمعی، اعتقاد به ضرورت تقویت حوزه عمومی، اعتقاد به توانمندسازی زنان، باور به اینکه تنها تغییراتی ماندگار و ریشه‌ای هستند که از بطن جامعه می‌جوشند و نتیجه‌ی آشنایی مستقیم با دردها و لمس مشکلات، به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط تک تک افرادند، و نیز آگاهی از این امر که مشکلات حقوقی، مشکل فردی و خصوصی نیست و شمار زیادی از زنان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند.<sup>4</sup>
5. یکی دیگر از اهداف این کمپین بر این اساس است که تلاش‌گران این کمپین، در عمل و تماس مستقیم با شهروندان جامعه‌ی خود، متوجه شوند که بدون تحمل سختی، بدون پرداخت هزینه و البته اتحاد و همدلی، هیچ بی‌عدالتی و تبعیضی قابل تغییر نیست. مسیر اصلی این تغییر نه از مجاری و معادلات قدرت، مردان و زنان قدرتمند و...، بلکه از طریق آگاهی و حساسیت تک تک زنان و شهروندان عادی نسبت به خودشان و درک موقعیت و جایگاهشان در جامعه ذکر شده است.<sup>5</sup>
6. نشان دادن این که خواسته‌ی برحق تغییر قوانین تبعیض‌آمیز محدود به چهار تا پنج هزار نفر از زنان نیست بلکه این خواسته، خواسته‌ی فراگیر است.<sup>6</sup>
7. یکی از اهداف ذکر شده برای این طرح نشان دادن این است که خواسته‌ی تغییر و اصلاح قوانین، خواسته‌ی طیف خاصی از زنان نیست. این طرح تلاش بر نشان دادن این دارد که انگ‌هایی که اغلب به مدافعان حقوق برابر و زنان فعال برای خاموش کردن آن‌ها زده می‌شود (از جمله: بی‌دردی، بالای شهر نشینی، خودنمایی و...) واقعا صحت ندارد چون این قوانین بر زندگی همه‌ی زنان اعم از پاسواد و بی‌سواد، بالای شهر نشین و پایین شهر نشین، مجرد و متأهل، روستایی و شهری، کم و بیش تأثیر می‌گذارد.<sup>7</sup>

بنیان‌گذاران این طرح تاکید می‌کنند که این درخواست هیچ‌گونه ضدیتی با مبانی اسلام ندارد. زیرا **اصول دین** به‌شمار نمی‌آیند. تغییر قوانینی که در این کمپین مورد درخواست است، حداکثر، محل اختلاف بین **مجتهدان** و **علمای دین** است و برخی از فقیه‌ها از جمله **آیت‌الله صانعی** یا **آیت‌الله بجنوردی** و شمار دیگری از مجتهدان سال‌هاست که بازنگری در قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان را مورد تأیید قرار داده‌اند و تغییر آن‌ها را مغایر با اسلام ندانسته‌اند.

در همین حال درخواست‌های این طرح با تعهدات بین‌المللی دولت ایران نیز همخوانی دارد چون ایران به **میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی** و **میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی** پیوسته و اولین گام در این کنوانسیون‌ها منع هرگونه تبعیض است، بنابراین تبعیض باید از بین برود چون منطبق با تعهدات بین‌المللی دولت ایران است.<sup>8</sup> حامیان اولیه پیکار «یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز عبارتند از: شیرین عبادی، سیمین بهبهانی، شهلا لاهیجی، بابک احمدی، شهلا اعزازی، ناصر زرافشان، نرگس محمدی، منیر و روانی پور، فریده غیرت، شهلا شرکت، اردشیر رستمی، فرزانه طاهری، فریبرز رئیس‌دانا، معصومه حیات غیبی، بنفشه حجازی، مانده طهماسبی، فرهاد آنیش، عمران صلاحی، مهوش شیخ‌الاسلامی، مجید تولایی، ناهید توسلی، جعفر بناهی».

طرح تغییر برای برابری هر روز حامیان جدیدی در میان اقشار و گروه‌های مختلف جامعه پیدا می‌کند. یکی از مشخصه‌های این طرح این است که حامیان آن همه متعلق به یک قشر یا گروه نیستند و در نتیجه، این درخواست‌ها در جریان منفعت یک گروه خاص



## نامه همسر محمد رضا جلائی پور

### چشمات هنوز سبز است

فاطمه شمس



بعد از نماز صبح، سپیده داشت می‌زد و من مست خواب، اما چیزی مرا کشید به سمت تو. در گوشه صدایت آمد. یادم افتاد سه‌شنبه است و روز بیدادگاه. می‌دانستم سعید حجاریان را می‌خواهند بیاورند. نمی‌دانستم تو را هم...

صدا درست شنیده بودم. خودت بودی. خود خودت. اول اسمت آمد روی صفحه سایت‌ها. این موجودات بی‌لیاقت، بعد از ۶۷ روز هنوز اسمت را هم درست یاد نگرفته‌اند چه برسد به اینکه بتوانند اتهامات را معلوم کنند! اول اسم پدرت را به جای خودت زدند، بعد هم فامیلی‌ات را از فرط عجله در اعلام‌گندی که داشتند می‌زدند، نصفه نیمه اعلام کردند. اما برای من همان نامت کافی بود که بفهمم چشمان سبز و هوشیارت را با چشم‌بند کدر و سیاه‌شان بسته‌اند و سپس میان آن بیدادگاه رهایت کرده‌اند. به خود لرزیدیم. نه از ترس حضورت، که از شوق دیدنت و از خشمی که در وجودم زبانه می‌کشید. باز شده بودم همان گنجشک باران خورده عصرهای دوشنبه.

به پدرت زنگ زدیم. گفتیم محمدرضا را آورده‌اند. سخت بود به او بگویم پاره تنت را بالاخره کشانند به این نمایش مضحک. به خصوص که دیروز به ملاقات آمده بود و تو روحت از دادگاه امروز خیر هم نداشت. بعد از آن هم به مادرم گفتیم. گفتیم رضا را آوردند دادگاه مادر! سکوت آنقدر کشدار شد که خودش قطع کرد. فهمیده بود حال و روزم چون است. هر چه باشد مادر است. خوب دخترش را می‌شناسد. همه این ۶۷ روز با بغض‌هایم گریست و در برابر خشم سکوت کرد.

خواب دیگر رفته بود پی کارش. نشستم به انتظار عکست که برسد و بعد از ۶۷ روز بی‌نیمت. دیدمت. خیره خیره نگاهت کردم و تو هم نگاهم کردی. قرارمان هم همین بود. مگر نبود؟ فراتر بود هر وقت دلمان تنگ هم است، فقط به هم نگاه کنیم. بی هیچ حرفی و بگذاریم سکوت همه حرف‌ها را بزنند. نگاه‌های آرام و مطمئن و لبخند امیدوارانه‌ات از پشت دوربین‌ها با من حرف زد. همه این ۶۷ روز را با من گفتی. از پس همین نگاه‌ها و آن لبخند که نشانه فتح تو بود. دلم برای آن خبرنگار بیچاره نان‌خور فارس نیز که عکست را گرفت تا تو را اعتراض‌شگر معرفی کند می‌سوزد، خودش هم نفهمید چه خدمتی بعد از ۶۷ روز دوری به من و تو کرد...

محمدرضاجان!

امروز ایمان آوردم که تو نفس مطمئنه‌ای! نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم! آنقدر آرام و مطمئن بودی که انگار کوچکترین غمی از آن همه پرده‌داری بر دلت ننشسته بود. همه چیز در نظرت لهو و لعیبی بی‌مقدار و پست بود. عوض اینکه سرت را به زیر ببندازی و خودخوری کنی، هر گوشه را با همان نگاه چموش و سبزه گشتی و دوربین‌های خبرنگاران را یاقتی و درست تویی درپچه خیره خیره نگاه کردی و با لبخندت با ما حرف زدی. درست وقتی چک چک فلاش دوربین‌ها را دیدی، از همان اتاقی که امروز، محل حضور نیک‌ترین مردان این سرزمین بود، به من و ما خندیدی و گفتی حال من هنوز خوب است و شجاعانه ایستاده‌ام. نه فقط نگاه تو که نگاه همه آن خوبان و مومن و روزه‌دارترین با ما حرف زد. نگاه آرام تو، نگاه نگران رمضانزاده، نگاه درآوردن اما هوشیار نبوی، نگاه جسورانه تاجزاده، نگاه پر از سوال و حسرت قوچانی و شهاب، نگاه همیشه خندان امین‌زاده و بهتی عمیق در نگاه سعید شریعتی عزیز که داشت لحظه لحظه آن بیدادگاه را قصیده‌ای می‌کرد در ذهن بلندش و بیش از هر چیز نگاه بی‌کران سعید حجاریان نازنین همه نگاه‌ها با ما حرف زد، حرف زد و حرف زد.

محبوب من!

دیدمت، بعد از ۶۷ روز و شب که تصورم از تو یک تجسم ذهنی بود و رویایم دیدن زود هنگامت بعد از آزادی، اما تو را امروز آوردند و مضحک‌ترین جمله‌ای که ممکن بود را در متن مبتدلی به قلم الکن مرتضوی، به تو نسبت دادند تا دلشان خوش باشد در این مدت طولانی که با اتاق داغ و فحش ناموسی و ضرب و شتم موفق به گرفتن اعتراف نشده‌اند، لااقل در مقابل دوربین‌هایشان حاضرند تا بیش از این تباه و ضایع نشوند.

محبوب مومن و هم‌راهم

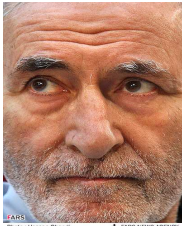
می‌دانم همین حالا هم که آنجا نشسته‌ای، داری ذکر خدا را در دلت دوره می‌کنی و دعا می‌کنی که خدا هدایتشان کند. کاش خدا ببیند با گروهی مسلمان مومن و مظلوم روز‌دهار چه می‌کنند. گویی داستان مسجد کوفه از نو تکرار می‌شود و آن ضربت مسموم این بار درست در محوطه این بیدادگاه بر فرق عدالت فرود آمده است. حضور فاتحانه امروز تو بعد از ۶۷ روز استقامت به همگان اثبات کرد که با حبس جسم، روح بزرگی چون تو را نمی‌توان به بند کشید. همین طور هم شد. از بند رسته‌ای تو. چه آن سو باستانی، چه این‌سو. عماد بهاور عزیز که آزاد شده بود، برایم نوشت، شک ندارم محمدرضا را به دادگاه بیاورند به همه می‌بخندد. این روز معنای حرفش را نفهمیدم. امروز تا تصویرت را دیدم تازه فهمیدم خندیدن در صحن دادگاه یعنی چه. نیشخند نگاه آرام و مطمئن و لبان پر خنده‌ات پتک آخری بود که بر سر این بیدادگستران فرود آمد.

نور روی ماهت را تا بیایی چون فانوسی به دست می‌گیرم تا از هجوم این شب‌زدگان هراسی به دلم نیفتد. خنده‌ات از هزار فرسخی لبانم را فتح کرد و امید را در دلم بارور ساخت. چشم‌هایت هنوز هم سبزند... برای دیدنت، صبور و سبز می‌مانم.

همسرت: فاطمه

## هفته نامه نیویورکر

### دادگاه‌های نمایشی؛ افشای حکومت ایران



هفته نامه نیویورکر در شماره تازه خود مطلبی دارد به قلم لارا سکور که در آن ضمن برشمردن سوایق دادگاه‌های نمایشی در ایران نتیجه می‌گیرد که این روش در شرایط فعلی بیش از آنکه خوف‌آور باشد باعث افشای بیشتر حکومت و افزایش انزجار عمومی از آن خواهد شد.

نیویورکر می‌نویسد از زمان وقوع ناآرامی‌ها در اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری حکومت ایران سعی کرده است مخالفت‌ها را توطئه اجانب و فعالان اصلاح طلب و روزنامه نگاران را جاسوس و همکار کشورهای خارجی به خصوص آمریکا جلوه دهد. تصاویری که از این دادگاه‌های نمایشی پخش شده به خوبی نشان می‌دهد که چگونه متهمان تحت فشار مجبور به اعتراف شده‌اند. مقایسه تصاویر محمد ابطحی معاون رییس جمهور سابق ایران قبل از بازداشت با چهره وی در جلسه دادگاه نمونه برجسته‌ای است از کسب اعتراف با توسل به شکنجه.

نیویورکر در اشاره به سابقه تاریخی این روش به دادگاه‌های نمایشی دوران استالین در مسکو اشاره می‌کند که هدف آن تصفیه نخبگان معترض و مرعوب کردن افکار عمومی بود. اما دادگاه‌های نمایشی ایران نتوانسته‌اند به این هدف برسند.

لارا سکور می‌نویسد: دلیل آن این است که فعالان سیاسی و مدنی و روزنامه نگارانی که تحت محاکمه هستند به یک جنبش بزرگ توده‌ای تعلق دارند که به شکل خودجوش و اساساً در چهار چوب سنن و قوانین موجود در این کشور رشد کرده است. بنابراین بعید است که با چنین نمایش‌هایی بتوان و انمود کرد که مبارزه برای اصلاحات دموکراتیک یا حقوق بشر و آزادی‌های مدنی در ایران توطئه و خرابکاری کشورهای خارجی است.

مجله نیویورکر در بخش بعدی این مطلب به سوایق برگزاری دادگاه‌های نمایشی در ایران اشاره کرده و می‌نویسد این روش از سال‌های آخر حکومت شاه به شکل موردی برای تخطئه مخالفان چپ‌گرای رژیم به کار گرفته شد اما جمهوری اسلامی آنرا به یک ابزار جدی‌تر در سرکوب مخالفان بدل کرد.

در سالهای اول دهه ۱۹۸۰ هم‌زمان با بازداشت و اعدام مخالفان از گروه‌های چپ‌گرا و مجاهدین خلق اعتراضات تعدادی از فعالان و رهبران این گروه‌ها از تلویزیون دولتی پخش می‌شد. به مرور، زندان اوین به یک سالن نمایش بزرگ بدل شد که در آن زندانیانی که تحت شکنجه از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود دست برداشته بودند (توابین) برای ابراز انزجار از گروه سیاسی خود و اعلام وفاداری به رژیم اسلامی در این نمایش‌های بزرگ شرکت می‌کردند.

نیویورکر می‌افزاید در آن زمان رویارویی مخالفان با حکومت اسلامی مبنای سازمانی و ایدئولوژیک داشت و نمایش به زانو درآوردن برخی فعالان و رهبران این گروه‌ها می‌توانست به هدف حکومت یعنی ایجاد ان‌عاب در دل سایرین و ایجاد حس تردید و ناامیدی در میان مردم کمک کند. در تابستان سال ۱۹۸۸ سرکوب و تفتیش عقاید حکومت اسلامی به اوج خود رسید و با اعدام دسته جمعی هزاران زندانی سیاسی در زندانهای ایران برای یک دوره طولانی خود را از درسیس مخالفان سیاسی رها کرد.

در یک دهه بعد دیگر کمتر اثری از دادگاه‌های نمایشی دیده می‌شد و دلیل آن نه تغییر ماهیت رژیم اسلامی بلکه فقدان ضرورت استفاده از چنین روشی بود. تا اینکه از حدود ۱۰ سال پیش با گسترش موج اصلاح طلبی و احساس خطر جناح‌های تندرو در حکومت بار دیگر این روش به کار گرفته شد. اما در دوره اخیر این روش با خطری که حکومت با آن روبرو است همخوانی ندارد. این بار حکومت اسلامی با مبارزان ایدئولوژیک روبرو نیست بلکه با اصلاح طلبانی درگیر است که خواهان حرکتی آرام برای تغییرات دموکراتیک هستند.

نیویورکر می‌افزاید به این خاطر اجرای دادگاه‌های نمایشی که با هدف ایجاد رعب برگزار می‌شوند نتیجه معکوس داشته و حساسیت‌ها و اعتراضات علیه نقض حقوق بشر و سرکوب در ایران را تشدید کرده است. برای اولین بار یک مقام سابق حکومتی، یعنی مهدی کروبی روحانی اصلاح طلب، موضوع تجاوز جنسی در زندانهای ایران را مطرح کرده است. در چنین شرایطی بی‌حرمتی به زندانی باعث شده که بر بی‌ابرویی زندانیان و حکومت بیافزاید.

نیویورکر به برخورد طنز آمیز ایرانیان با این دادگاه‌های نمایشی اشاره کرده و می‌نویسد از فعالان سیاسی گرفته تا طنز نویسندگان و مردم عادی حتی قبل از شروع این موج از دادگاه‌های نمایشی آن را به مسخره گرفته‌اند. در ایران امروز نه زندانی که زندانیان و شکنجه‌گر مورد خشم و نفرت‌اند. جامعه ایران اعتراضات فعالان سیاسی در دادگاه‌های نمایشی را نه نشانه ضعف بلکه نشانه انسان بودن این افراد می‌داند و در نهایت این روش نه از عاب بلکه افزایش انزجار از حکومت را سبب خواهد شد.



## نمایش رسوای کودتا چیان اعتراف گیری از مرد علیل

نامه ۲۹۳ روزنامه نگار و فعال کشور به مراجع تقلید و هاشمی،  
خاتمی، موسوی و کروبی:

### در برابر کودتا متحد شوید؛ یا امروز یا هیچ وقت

صدها چهره سیاسی، فعال مدنی و روزنامه‌نگار با ارسال نامه‌ای برای مراجع تقلید و آقایان هاشمی، خاتمی، موسوی و کروبی از آنها خواستند در برابر کودتاچیان مقاومت کنند و به اقدامات عملی رو بیاورند.

آنچه در 60 روز گذشته بر سر این ملت رفته، یورش به خوابگاه‌های دانشجویی و خانه‌های مردم، خون‌های پاک ریخته شده در خیابان‌ها، جنایت‌های رخ داده در بازداشت‌گاه‌هایی چون کهریزک و بازداشت گسترده‌ی فعالان خوش‌نام سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و جمع کثیری از شهروندان ایران زمین بی‌تردید بخشی از سیاه‌ترین برگ‌های تاریخ کشور ماست و به همین سبب مردم ایران از مراجع دینی و نخبگان سیاسی خود به حق انتظار دارند تا «تمام توان» خود را برای خدمتی تاریخی به کشور به کار ببندند و همچنان که در طول تاریخ پشتیبان ملت بوده‌اند، این بار نیز «رسالت» خویش را به انجام رسانند.

خوش‌بختیم که این انتظار بی‌مناسبت نبوده و در این هفته‌ها مراجع عظام تقلید و شخصیت‌های سیاسی تاثیرگذار کشور، با سخنان و بیانه‌هایی در خور توجه نشان داده‌اند که همراه و هم‌گام با مردم شریف خود هستند و تن به خواسته‌های نامشروع بخش تمامیت‌خواه حاکمیت نمی‌دهند.

آقایان؛

اما این کافی نیست! آن‌چنان که شاهد هستیم، کودتاگران علیه جمهوریت نظام نعتها با وجود مقولمت تحسین‌آمیز ملت ایران از ادامه‌ی این مسیر ویرانگر دست نکشیده‌اند که هر روز بیش از گذشته خط و نشان می‌کشند و بازی‌ها و نمایش‌های تازه‌ای را برای مایوس ساختن مردم به‌راه می‌اندازند تا از این ره به خواست بنیادین خود دست یابند. ما نگرانیم که اگر این مسیر پیموده شود، آن‌گاه نه تکی باقی بماند و نه تاکشانی که مراجع عظام تقلید و نخبگان سیاسی کشور بر آن تکیه ز کنند.

این روزها نیز می‌بینیم، به جای محاکمه‌ی کسانی که علیه جمهوریت نظام و رای مردم دست به کودتا زدند و در پی ایستادگی ملت از خون‌ریزی ابایی نداشتند، چهره‌های شناخته‌ی شده، دلسوز و معتقد سی سال گذشته‌ی کشور را به همراه دیگر شهروندانی که گناهی جز پاسداری از جمهوریت نظام، قانون اساسی و رای خود ندارند، به دادگاهی نمایشی کشانده و پس از 50 روز بازداشت در شرایطی ویژه به اعتراف علیه خود، دوستان، شخصیت‌های ملی و جنبش سبز مردم و ادار کرده‌اند.

ما نیز چون شهروندان دیگر این مرز و بوم این اعترافات را «بی‌ارزش و بی‌اعتبار» و تکرار سناریوهای هرگز پذیرفته نشده‌ی پیشین می‌دانیم که در باور هیچ عقل سلیمی نمی‌گنجد اما از آن سو به‌شدت نگران هستیم که روند برنامهریزی شده‌ی کنونی از سطح چند روزنامه‌نگار یا فعال سیاسی و اجتماعی فراتر رفته و آشکارا مقام‌های شناخته شده‌ی پیشین را هدف قرار می‌دهد و نشان‌گر آن است که اگر در همین جا متوقف نشود، دیری نخواهد پایید که دیگر هیچ کس از تیررس تمامیت‌خواهان مصون نخواهد بود و چه بسا در آینده، مراجع تقلید و روسای نهادهای انقلابی و دیگر چهره‌های ملی کشور نیز متهم به «براندازی نرم» و «کودتای مخملین» شوند!

آقایان؛

مدارا با قانون‌شکنان و کودتاگران علیه قانون اساسی و جمهوری اسلامی، کافیست! در همین نقطه باید پیش‌روی اقتدارگرایان متوقف شود تا کشور از ویرانی نجات یابد. در این راه، در غیبت تدبیر عالی، تنها شما هستید که می‌توانید با همدلی و «اتحاد» و بهره‌جستن از تمامی امکان‌ها و ابزارها، مردم را تا پیروزی در جنبش سبز هدایت و راهبری و رسالت خویش را در قبال میهن، مردم، انقلاب و اسلام ادا کنید.

ما و مردم ایران چشم به راه گذر از نامه و بیانه‌ی و سخنرانی و «اقدام عملی» تمامی مراجع عظام تقلید و آقایان هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی، میرحسین موسوی، مهدی کروبی و دیگر چهره‌ها و شخصیت‌های دلسوز کشور هستیم. در تاریخ ایران نمونه‌های اقدام‌های عملی متحد مراجع تقلید و روحانیون و شخصیت‌های سیاسی و چهره‌های ملی در دسترس است و می‌توان به گام‌های تاریخی زمان مشروطه یا جنبش ملی شدن صنعت نفت چونان نمونه‌های موفق و آزمایش شده نگریست. یا باید همین امروز اقدام فرمایید و یا هیچ‌وقت دیگری برای رسالت دین خود نخواهید یافت



Photo : Hassan Ghaedi

FARS NEWS AGENCY

عکس که توسط خبرگزاری امنیتی فارس گرفته شده است، نیازی به توضیح ندارد. افتخار دیگر جمهوری اسلامی اعتراف گیری از مرد عیلبی است که حتی بلند گو را هم نمی‌تواند در دست بگیرد.

این جلسه بیدادگاهی است که جبهه مشارکت نمایش رسوا می‌خواندش. جبهه مشارکت ایران اسلامی با صدور بیانه‌ی ای شدید الحن به کیفرخواست منتشره توسط عوامل کودتا و فرانت آن در بیدادگاه‌های نمایش اعتراض نمود: چهارمین جلسه دادگاه بازداشت شدگان پس از انتخابات که صحنه‌ی دیگر از نمایش رسوای قلب و واقعیت‌های انتخابات و تلاشی برای به فرجام رساندن سناریوی یکدست‌سازی قدرت غیرپاسخ‌گو و حاشیه‌ی امن‌سازی برای دولت غیر مشروح برآمده از آن بود، امروز برگزار شد.

آن چه در این مسیر و در این دادگاه بیش از هر چیزی مشهوداست، فقدان ترتیبات حقوقی و قضایی و حاکمیت اراده سیاسی و تبلیغاتی بر روند دادگاه است. قابل پیش بینی بود که وقتی زندانیان پس از مدتها بیخبری از رخدادهای پس از انتخابات و فشارهای روانی بسیار برای پذیرش تحلیل‌های القائی و بعبارتی شکنجه‌سپید، یک راست از زندان به دادگاه آورده شوند از آنها نباید انتظار ارائه تحلیل‌های واقع‌بینانه داشت. نمونه این نوع دادگاهها در گذشته نیز سابقه داشته است و زندانیان پس از آزادی از آنچه در چنین دادگاه‌هایی بر زبان رانده بوده‌اند متحیر و شرمسار عذرخواه دوستان و مردم شده‌اند.

البته به گمان ما ایرادی بر این عزیزان نیست چرا که آنان در شرایط آزاد، زندگی و عمر خویش را در پای تحلیل‌های واقع‌بینانه خود سپری کرده‌اند و آنچه امروز بر زبانشان جاری می‌شود به اراده و خواست آنها نیست، هر چند بر آن تأکیدهم بکنند. اگر چنین نبود چه داعیه‌ای هست که این عزیزان با چنین دیدگاه‌هایی همچنان در سلول انفرادی و بیخبر از اخبار و حوادث بیرون از زندان نگاهداری شوند. ما همه مردم را که همچون ما از شنیدن این سخنان نا مأنوس در بهت فرو رفته‌اند به صبر و خویشتن داری فرا می‌خوانیم.

چه کسی است که سال‌ها سعید جباریان و کلام و دیدگاه‌های او را بشناسد و نفهمد که اینهایی که در دادگاه از سوی وی خوانده شد، نظرات او نیست؟ سعید عزیز بزرگ منشانه‌ی خواسته تا بسیاری از اهرم‌های فشار بر حزب و خانه‌اش جبهه مشارکت را به دوش بگیرد، حال آنکه تک‌تک اعضای این حزب سرفرازانه در کنار هم و در کنار او از عملکرد پرافتخار 11 ساله خود دفاع می‌کنند.



## تحلیل هفته

### پیش بسوی انقلاب مشروطیت دوم

#### سردبیر

مردامه پایان می گیرد. وقتی این کلمات در غربت بر کاغذ نقش می بندد، غروب چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۸ است. روی تقویم چاپ ایران نوشته شده: "کودتای آمریکا برای بازگرداندن شاه، گشایش مجلس خبرگان برای بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران". دیر نیست که بر اوراق تاریخ همین روزها بنویسند: "شکست کودتای روسی برای استقرار شاه دینی. گشایش مجلس موسسان برای بررسی قانون اساسی مشروطیت دوم".

این یک خوش بینی تاریخی نیست، بر این حوادث دو ماه گذشته است که ایران را در آستانه دومین انقلاب مشروطیت قرار داده است. مشروطیتی که کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ برای پیمان کردنش و گشایش مجلس خبرگان سال ۱۳۵۸ برای بر دار کشیدنش بود، تافرنندان شیخ فضل اله نوری بجای نوادگان روشنفکران انقلاب مشروطیت بنشینند.

حوادث دو ماه گذشته ایران شباهت غریبی به رویدادهای استبداد صغیر در صدر مشروطیت دارد. کودتای خامنه ای- روسیه با پشتیبانی روحانیت "دین فروش" درست به حمله محمدعلی شاه- روسیه به مجلس قانونگزاری می ماند با حمایت شیخ فضل اله نوری. آن حمله یک قرن پیش دستگیری روشنفکران، رهبران سیاسی جانبدار "فکر آادی" و زجمله روزنامه نویسان را در دستور کار داشت. هدف بریدن "سر" آزادی بود. سری که بریدنه نیرومندی در جامعه فقیر و بیسواد آن روز ایران نداشت. حاصل نبردی آن روزی پیوند مشروطه و مشروعه بود در زیر فشار "فکر چپ" از کمیته غیبی که تهور می کرد تا حیدرخان عمو اوغلی که بیشتر از سیاستمداری در بمب اندازی مهارت داشت.

ایران بعد از شکست استبداد صغیر تا انقلاب اسلامی و حتی بعد از آن- یعنی چیزی حدود صد سال- در طلسم اندیشه "چپ" بود که نان و حتی استقلال را بر آزادی مقدم می داشت. راز پیروی انقلاب اسلامی هم که با اتحاد روشنفکران و طبقه متوسط با روحانیت ممکن شد، یگانگی در این اندیشه "چپ" بود. به شعار اصلی انقلاب یعنی "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" که بر گردید، باز هم استقلال مقدم بر آزادی است.

بر چنین مثنی "انقلاب" مسنقر شد. داستان خونینی که از آنسوی تاریخ می آمد، حروف آزادی را یکایک خط زد. "آزادی" که بیشتر مفهومی "چپ" داشت و از آن معنای "آزادی طبقاتی" مستفاد می شد و جز با اعمال "دیکتاتوری" امکان استقرار نداشت، در بستری از خون به گور سپرده شد.

قربانیان در اکثریت عمده کمی و کیفی خود، در رهروان اندیشه های سیاسی بودند که از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی "نرم افزار" جامعه سیاسی ایران بود. در فقدان این اندیشه صد ساله، نسل جدید جامعه ایران بر آمد. نسلی که جوانترین جامعه در رجهانی است که گنگمانش "آزادی" به معنای لیبرالی و ابزارش نه احزاب و گروه ها که رسانه های مدرن است. رسانه هایی که بسرعت برق اندیشه را می گسترانند، فردیت را در متن تشکیلاتی جهانی شکل می دهند.

نسل نومی ایران که رابطه اش با "نسل صد ساله" بریده شده بود، با نرم افزار "آزادی" و سخت افزار جهان مجازی، یک بار در خرداد ۱۳۷۶ به میدان آمد. رهبری که بر گزیده بود، توان مقاومت در برابر استبداد را نداشت. لاجرم، جنبش سرکوب شد. هیچ کس گمان نمی برد از شکاف درون حاکمیت که خواب استقرار استبداد طالبانی را می دید، آتشفشان آزادی سر بر کشد و با گدازه های سبزش جامعه ایران را رنگ دیگر بزند.

این آتشفشان با قدرت تمام می غرد. در سکوت از اعماق جامعه ایران بر می آید و همه جارا می لرزاند. گدازه هایش مدار است که از هر آتشی سوزاننده تر است. کشته می شود، زیر شکنجه جان می دهد و از گفتن "آزادی" باز نمی ماند. سنگ هم در دست دارد. خیابان را هم خوب می شناسد، اما سبز می وزد. مثل بهار که سبزی می رسد از عمق زمین، از ریشه ها و آوندها.

طراحان کودتای ۲۲ مرداد از اینهمه غافل بودند. خواستند حضور این نسل را با کودتای اعلام نشده نظامی، با کشتار بیرحمانه، شکنجه و تجاوز در هم بشکنند. نسل نو پاسخ را با ابزار خودداد. نگاه ندا در لحظه مرگ به دمی در امواج وزید و جهانی شد که در باور کسی نمی گنجید.

سرکوب پاسخ نداد. مردم به خانه ها برنگشتند. زلزله ارکان "نظام" را لرزاند. این میرحسین موسوی بود که این هفته بعد از اعلام حضورش با خاتمی و کروی در رهبری "راه سبز" جمله ای تاریخی گفت:

"نظام" یعنی مردم...

سخن دکنر محمد مصدق را بیاد می آورد:

-مجلس آنجاست که مردم هستند...

گسست سه شخصیت سیاسی که به مردم وفادار ماندند از "نظام" به تعریف "طالبانی" که "نظام" را "رهبر" تعریف می کند؛ به حلقه ای از سلسله زنجیر روحانیت وصل می شود که حساب خود را از "قدرت" جدا می کند.

آیت اله اعظمی صناعی که براه ناپینی و خراسانی می رود، می گوید: "کار به اینجا رسیده که حکومت نه تنها از زنده ها، بلکه از مرده ها می ترسد." او اکنون دست در دست مرجع کهنسال دلاوری مانند آیت اله منتظری دارد که به قدرت تام و تمام پشت و پا زد و اکنون به محور مخالفان روحانی کودتا چپان تبدیل شده است. کمی آنطرفتر آیت اله سیستانی

است که هنوز سخن آشکارا نگفته اما بعد از ملاقات عبدالله نوری با آیت اله منتظری و نماینده آیت اله سیستانی از بیتش خبر می رسد که خبری خواهد شد.

و آیت اله بیات هست که خواهان "جراحی" حکومت برای خارج کردن "عفونت" است. همه این تیرها بجانب تخت سلطانی "ولی فقیه" روانه است. روحانیون راست هم هستند که دیگر "ولایت" سیدعلی خامنه ای را منطق بر قانون اساسی نمی یابند. از آیت اله دستغیب در شیراز که رسماً خواهان برپایی علنی مجلس خبرگان است تا روحانیون تهران و شیراز و مشهد که از ترس نام بر بیانیه ای با همین خواست نمی گذارند.

مهدی کروی آشکارا در برابر امام جمعه های "دین فروشی" ایستاده که بیشترشان به بیت رهبری وصلند و بر خیشان کروی را "تروریست" و "خالن" می خوانند و خواستار شلاق زدن اویند. در کارتحریکند که کودتا چپان شیخ دلاور را بگیرند. همین کار را برادر حسین معروف می کند. مدام با تیترهای درشت و خبرهای امنیتی می کوشد موسوی و خاتمی را گرفتار بند کند.

پیداست که "استاد کودتاجیان"- تعبیری که موسوی هم از آن استفاده می کند- هراسان و بلاتکلیف است. تند روهای ستاد می خواهند تا ته خط کودتا بروند. **نشانه های برخی عقب نشینی ها و تفاهم ها هم مشهود است. بعضی ناظران معتقدند: "با رفتن آیت الله شاهرودی به شورای نگهبان که مقدمه بر کناری محترمانه احمدجنتی تحت عنوان "بازنشستگی" است. کوتاه شدن دست او از قدرت، بزرگترین ضربه به قاضی مرتضوی و شریعتمداری و احمدی نژاد است."**

زمنه رفتن سعید مرتضوی به جانی نامعلوم، سست شدن روند دادگاه نمایشی، آزاد شدن برخی از زندانیان، ملاقات کمیته پیگیری شورای امنیت ملی با چهره های سیاسی دستگیر شدگان کودتا و دادن اطلاعات قطره چکانی از بهزاد نبوی، عیسی سحرخیز، محمد قوچانی و محمدعلی ابطی را هم می توان در همین متن دید.

ناظران در پی نقش هاشمی رفسنجانی او را مثل همیشه در میانه می یابند: "خدمت بزرگ رفسنجانی در این خواهد بود که سرکوب را سد کند و تعادلی بوجود آورد که "جنبش سبز امید" بتواند به عنوان یک نیروی اپوزیسیون، حضور قانونی در کشور داشته باشد."

اما آیا او به چنین توفیق خدمتی دست تواند؟ آرایش نیروهای اجتماعی را دو ماه پس از کودتا می تواند برای یافتن جواب راهگشا باشد:

کودتا گران موفق شده اند دولت رایکپارچه و سازمان اطلاعاتی خود را جانشین وزارت اطلاعات کنند. از سیاهه نخست وزرای کابینه کودتا پیداست، با سپردن وزارت اطلاعات به فرد ناشناسی که تجربه اش در امور "حج و زیارت" است، می خواهند سیستم امنیتی کاملاً در اختیار سپاه و رئیس دولت کودتا باشد. احمدی نژاد با آمیزه ای از ریا و قلندری می کوشد همه قدرت اجرایی را در دست گروه کوچک خودش متمرکز سازد و با آوردن "زنان طالبانی" چهره متفاوتی از خود نشان دهد.

در همین فاصله، جنبش مدنی ایران نام و نشان و رهبر یافته است. در حال سازماندهی سرو بدنه است.

ضرورت یک رسانه ملی خود را به تمامی نشان داده است. کودتا گران روزنامه اعتماد ملی را هم بسته اند و مهدی کروی پرونده تلویزیون صبا را گشوده است. جهان دیگر جنبش سبز را بعنوان نماینده افکار عمومی ایرانیان می شناسد. شش بازیکن ملی پوش فوتبال ایران که در بازی با کره جنوبی مچ سبز داشتند و کودتا چپان آنها را "وطن فروش" نامیدند، از جهان ورزش جایزه "صلح جهانی" می گیرند. روزهای تعطیل کمربند سبز جاده های تهران را به شمال وصل می کند. جنبش سبزی خود را تثبیت کرده است. جنبشی مدرن که اکنون رهبرانی نیمه سنتی - نیمه مدرن دارد.

دوران گذاری است که کوتاهی یا بلندی آن به وفاداری رهبران بویژه مهندس موسوی به این سخن وابسته است که "نظام یعنی مردم" و بیشتر از آن به عملکرد کنشگران سبزی که اکنون جهانی اند.

جهان هم چنان به ایران چشم دوخته است. مهمترین خبر هفته سفر رئیس جمهور اسرائیل به روسیه

است. تاکید شیمون پرز، رئیس جمهور ۸۶ ساله اسرائیل، در سفر دوازده و به روسیه و دیدار با رهبران آن کشور بر این نکته است که «بمب اتمی تنها خطری نیست که صلح جهانی را تهدید می کند، خطر اصلی قرار داشتن آنها در دست های نامطمئن است».

**شیمون پرز، بعد از اولین دیدار می گوید روسیه در فروش موشک های قدرتمند ضد هوایی خود به ایران تجدینظر می کند. دیدگاه های اسرائیل و روسیه نزدیکتر**

**شده است. بشار اسد هم به تهران می آید. در خبرها هست او برای میانجیگری پرونده کلوتیلد ریس، روانه ایران شده است. آیا بشار که برای منافع ملی کشورش قدم به قدم به غرب و اسرائیل نزدیکتر می شود، پیامی دیگر برای رئیس دولت کودتای منزوی در جهان هم دارد؟**

امرداد تمام می شود. رویای کودتا گران برای ۲۸ مرداد دیگری به کابوس تبدیل شده است. تاریخ، روز شماری آغاز پایان جمهوری اسلامی را آغاز کرده است.





## تحلیل روانشناختی جنبش مدنی سبزیاران خیزشی بالغانه، نه شورشی کودکانه

نسترن ادیب راد

از نظر روانشناسی اجتماعی، جامعه نیز مانند انسان دارای شخصیت است، لذا می توان همان مراحل رشدی را که یک انسان از بدو تولد می گذراند در مسیر رشد یک جامعه مشاهده کرد. همانطور که می توان مسیر رشدی که یک جامعه می گذراند را در سیر تحول تاریخی بشر مشاهده کرد. این الگویی است که آن را در کتاب حیات و مرگ تمدنهای دکتر شریعتی نیز می توان یافت. در واقع شخصیت یک جامعه، برداری است از شخصیت تک تک افراد آن جامعه که با در نظر گرفتن این بردار، میانگین کاراکترها و ویژگی های افراد جامعه و مرحله رشد آنها بدست می آید. لذا می توان قوانین حاکم بر رشد و تحول انسان را به جامعه تعمیم داده و رشد تحولات اجتماعی آن را از منظر روانشناسی، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

سعی نگارنده بر این است که با بررسی وضعیت کنونی جامعه ایران، بر مبنای دیدگاه "تحلیل محاوره ای" که توسط یکی از روانکاوان برجسته تاریخ به نام "اریک برن" مطرح شده، جنبش سبز ایران را تجزیه و تحلیل کنم. از نظر برن، انسان سالم، انسانی است که سه وجه کودک، بالغ و والد را در خود دارد، اما غلبه روانی با بالغ است. یعنی دو وجه کودک و والد تحت سرپرستی و نظارت بالغ عمل می کنند و بررسی کننده پیام های آن دو و تصمیم گیرنده و مجری نهایی بالغ است. هدف این مقاله آگاهی یافتن هرچه بیشتر نسبت به وضعیت کنونی جامعه ایران و مرحله رشدی آن است. زیرا اولین گام رشد بالغ شناخت و خود آگاهی است. در دیدگاه تحلیل محاوره ای اریک برن، بخش کودک شخصیت انسان از زمان تشکیل نطفه در روان فرد شکل می گیرد و تا حدود ده ماهگی تنها بخش وجود انسان است. از آن به بعد بخشهای دیگری به نام بالغ و والد ظاهر می شود که همزمان با بخش کودک رشد می کند.

کودک منشأ همه غرایز است که ارضای آنها را بلافاصله طلب می کند و نمی تواند ارضای این خواست های غریزی را به تعویق بیندازد، یا از آن چشم پوشی کند. اگر این تمایلات برآورده نشود بلافاصله و به شدت دچار احساس ناکامی شده، به شدت گریه می کند، خشم شدید از خود بروز می دهد و ممکن است قشقرق به راه بیندازد.

کودک با هیجانات و احساساتش زندگی می کند. تفکر و استدلال در او راه ندارد. کودک در عمق وجودش بسیار

احساس ناتوانی و بی ارزشی و بی اعتماد به نفسی دارد. احساس می کند دیگران که بزرگترها شامل اند بر او مسلط اند و مرگ و زندگی او دست آنها است. نمی تواند هیچ استقلالی داشته باشد، نمی تواند روی پای خود بایستد و از توانایی های خویش استفاده کند. البته این احساسها در زمان کودکی و طفولیت طبیعی است. مشکل زمانی آغاز می شود که فرد وارد دنیای بزرگسالی شده و هنوز تحت سیطره وجه کودک خود متکی به بزرگسالان و افراد قدرتمندی باشد که بر او مسلط هستند.

در مقابل چنین احساس های وحشتناکی و برای دفاع از خود، کودک همواره بین یک دنیای خود محورانه سیر می کند. ویژگی این حالت این است که هیچ چیز جز خود را نمی بیند (خود میان بینی) در عین حال به توانایی خود اعتماد ندارد، احساس وابستگی می کند، برای یافتن نقطه اتکا دست و پا می زند، در این حالت کودک هیچ احساس واقعی از خود ندارد و خیلی زود احساس ناکامی می کند و البته تحمل این ناکامی را هم ندارد. چون با عواطف و هیجاناتش زندگی می کند و بر آنها مسلط نیست بسیار زود به خشم می آید، خوشحال می شود،

دور اندیشی و مصلحت بینی در تصمیم گیری هایش دیده نمی شود. چون تفکر منطقی ندارد و قادر به ارزیابی واقعیت نیست از مکانیزم های دفاعی بسیار ابتدایی و بدوی برای تعامل با جهان استفاده می کند. یکی از این مکانیزم ها انکار است به معنی عدم پذیرش مسئولیت خود در بروز وقایع و نسبت دادن علت آنها به عوامل بیرونی. یا اصولاً انکار وقایع. مکانیزم دیگر فرافکنی است. یعنی آنچه در خود اوست به دیگری نسبت می دهد. مثلاً اگر دروغ می گوید و یا کار غلطی انجام می دهد آن را به دیگران نسبت می دهد. بخش وجدان اخلاقی در کودک درونی نشده است. یعنی بد و خوب و باید و نباید را از والدین خود دریافت می کند. او درک نمی کند که دروغ گفتن بد است مگر این که مادر او را به خاطر دروغگویی تنبیه کند.

اخلاق بخشی از جنبه بالغ است که با رشد و ظهور بالغ تکامل پیدا می کند. در واقع اصول اخلاقی در کودک درونی نشده و باید از طریق کنترل بیرونی اعمال شود. بخش عظیمی از انگیزه انسان، از عواطف و هیجانات او سرچشمه می گیرد. کودک می تواند کارها را با اتکا به نیروی عظیم هیجان و احساس شروع کند اما در اغلب موارد آن را نیمه کاره می گذارد زیرا فاقد عناصر ادامه کار یعنی عقل و منطق است. عواملی مانند دور اندیشی، هدفمندی، پشتکار، ثبات و استمرار و نظم از دیگر عناصر بخش بالغ هستند. علاوه بر آن چون کودک برای انجام هر کاری پاداش بلافاصله می خواهد فاقد عنصر صبر بوده تحمل گذشت زمان را ندارد. بنابراین کسانی که کودک آنها از بالغ قوی تر است کارها را با انگیزه فراوان شروع می کنند ولی چون ممکن است بلافاصله به نتیجه دلخواه نرسند آن را نیمه کاره می کنند.

کودک یک عنصر دریافت کننده است که این امر باعث می شود دائماً طالب مراقبت، توجه، حضور وقت، انرژی و خدمات از دیگران باشد. کودک کمتر فکر می کند که در

از ای دریافت ها، باید بهایی بپردازد. ظرف خواستن و یک طرفه خواستن هایش مانند آبکش است و هرگز پر نمی شود. از همه کس و همه چیز طلبکار است. همیشه فکر می کند قربانی شده است. کودک به دلیل ضعف و ناتوانی اش از مسئولیت پذیری می ترسد و حاضر است کودک باشد و تحت حمایت دیگران باقی بماند. به جای او و برای او تصمیم بگیرند، برایش فکر کنند و او در پناه بی مسئولیتی احساس آرامش کند. کودک نمی تواند وارد رابطه بالغانه شود. از بده و بستان مساوی می گریزد. روابط در دید او سلطه جو و سلطه پذیر است و چون مسئولیت نمی پذیرد پس تحت سلطه می رود. او به دستور فرد قدرتمندی (ولی) نیاز دارد که به او آویزان شود، تا من خود را به او تفویض کرده، از احساس نا امنی کودکانه و غیر واقع بینانه نجات یابد. کودک از والد و حامی خود بت می سازد و او را می پرستد تا عواطف و هیجاناتش فروکش کند. کودک در دو سر خط اطاعت و طغیان در نوسان است. تا بتواند از سر ترس اطاعت می کند در صورتی که اطاعت نیازهای غریزی او را تسکین بخشند طغیان و آشوب به پا می کند که نمونه ای از رفتارهای تکانشی جنبه کودکی است.

### بالغ :

بالغ اما بخش به اصطلاح عاقل شخصیت است. بخشی که تصمیمهای منطقی می گیرد. اطلاعات را پردازش می کند با دیگران رابطه محترمانه برقرار می کند و کلا واقع گراست. اوقاتی که فرد به بحث منطقی را با دیگران می پردازد به بخش بالغ درونش راه داده است. آموهایی که به منطقی بودن مشهور هستند به بالغ درونشان خیلی راه می دهند، بالغ نقطه مقابل کودک است، فکر می کند منطقی است، رفتار هایش تکانشی نیست، بدون بررسی عمل نمی کند، ارزیابی و جستجو می کند.

یکی از مشخصه های بارز وجه بالغ شخصیت آگاهی داشتن و به دنبال آگاهی بودن است که نشانه آن سوال پرسیدن و تحقیق کرن است. این بخش مخ شخصیت است. در واقع مجموعه ای از احساسات، نگرشها و طرحهای رفتاری خود مختار و مستقل است که فرد را با واقعیت های موجود تطبیق و هماهنگی می دهد. این بخش از شخصیت است که تجزیه و تحلیل می کند. آینده نگری می کند. میان احساسات و تعقل فرد تعادل برقرار می کند. احتمالاتی را که برای حل و فصل موثر ندیای خارج ضروری هست محاسبه می کند.

### والد درون:

پیش داوری تعصبات و باورهای خشک، نماینده والد درون است. تمام بایدها و نبایدها و دستورالعمل های بی چون و چرای وجود از جانب والد درون صادر می شود. والد درون در رابطه با دیگران دو تا کار می تواند انجام دهد. اولی این است که کنترل کند یعنی این که سخت بگیرد، انبیت کند و... اما والد دوم برعکس است، یعنی اینکه از تصمیمات کودک حمایت کرده و او را نوازش می کند.

بنا بر این والد هم نوازشگر است و هم تنبیه گر، تاوقتی با کودکی مطیع که سوال نمی کند و اطاعت مطلق است، رویه رو است نوازش میکند و نیازهای کودک را پاسخ می گوید ولی در مقابل اگر کودک خلاف میل او عمل کند، والد پرخاشگر، سرزنش گر و تنبیه گر می شود. تحقیر می کند و سعی می کند با خردکردن کودک او را ترساند و به اطاعت وادار کند. اینچنین والدی عزت نفس پایینی دارد و از خودش هم بدش می آید، متعصب است، و انتقاد ناپذیر.

### جنبش مدنی سبز؛ مظهر خیزشی بالغانه

همان طور که اشاره شد، "بالغ" همه آن چیزی است که کودک نیست. بالغ در زمان حال و اکنون زندگی می کند لذا حق آموزش یعنی آزادی و رانیش را می طلبد. نیازهای زمان حال را درک می کند، بنا بر این هر عقیده و دیدگاهی را با در نظر گرفتن

مشترکات اساسی مثل احترام به رای دیگران و به رسمیت شناختن حق همه، یا به عنوان یک نیاز، زمان حال را درک می کند، لذا می بینیم از همه اقتضای اندیشه ها از هنرمندان تا سیاستمداران، دانشجویان، زنان، جوانان و کارمندان را در خود جای می دهد.

صمیمی و مهربان است، هوای دوست را دارد، به دیدن او می رود، به داغدیدگان و آسیب دیدگان اش، مرحم می گذارد، حتی ضاریش را در صحنه زدو خورد آنجا که فرو می افتد در آغوش می کشد و با این عظمت خود دنیا را وادار می کند تا در برابر عظمتش زانو بزند. عاقل است و منطقی می اندیشد، بسیار مراقب انحرافات القا شده از سوی کسانی است که می خواهند او را به خشم و شورش کودکانه وادار کنند، تا بهانه ای برای کتک زدن و رام شدنش داشته باشند، لذا از تند روی پرهیز می کند، اگر چه به خوبی می داند که رای او کف خواسته های اوست. او می داند که بزرگترین دشمنان او سعی دارند او را فرد نابالغی نشان دهند، تا ثابت کنند که نیاز به ولی و کنترل گر دارند، لذا تمام تلاش او این است که بلوغ و رشادت خود را به رخ او بکشد و این کشنده ترین سلاح بر ضد دشمن است.

بالغ سوال می کند، می پرسد رای من کجاست، به جستجوی حقیقت بر می آید برای اثبات به سرعت رفتن رانیش ادله محکمه پسند، اطلاعات و مستندات جمع آوری می کند.

آگاهی همراه با قابلیت جهت یابی در آن موج می زند، در مقاطع مختلف با شناخت و درک موقعیت، تاکتیک عوض می کند. یک روز به بهانه عز، یک روز به بهانه جشن، یک روز با فیس بوک، روز دیگر با شعار نویسی روی پول و دیوار فریاد من اهل گفتگو هستم را به گوش ناشنوی ستمکاران و به دیده جهانیان می رساند. از گذشته اش با استدلال و منطق درس می گیرد، چرا که کودک نیست، رشید و بالنده است. لذا سعی می کند به جای شعار مرگ بیشتر به دنبال جان بخشیدن به زندگی باشد. خودانگیزه است، هر روز طرحی نو در می افکند. دشمن او را شناسایی و با علامت



## ریال بسوی سراسیمی سقوط!

### حبیب تیریزیان

قریب هفت یا هشت ماه پیش روزنامه های اقتصادی داخلی از جمله سرمایه و دنیای اقتصاد و همچنین برخی سایت های داخلی، از بحران حاد نقد پنگی بانکها خبر دادند که کم کم با گسترش بحث، روشن شد که در پس بحران نقدپنگی بانکها، ارقامی که با تفاوت های نجومی چند صد میلیارد تومانی مورد اظهار نظر قرار میگرفت، مطالبات بلاوصول و یا ساده تر گفته شود سوخته بانکها قرار دارد.

البته تعجبی هم نداشت که با سیاسی شدن سیستم بانکی و اعتباری، بانکها به سراسیمه و آگذاری اعتبارات و وامهای سیاسی بجای هدف گذاری اقتصادی کشیده شوند. میتوان گفت بر سیستم اعتباری مملکت همان رفت که بر سیستم آموزشی و صدور سریال عنوان دکتر!

بهر حال چون مسئله بی اعتباری بانکها و عدم قدرت پرداخت دیونشان، خط اکیدا قرمز که هیچ بلکه خط سرخ نظام است، قضیه درز گرفته شد و از کمیته های تحقیق مجلس هم خبری نشد و به یکبار همه سر و صدا ها خوابید یا خوابانده شد.

واقعیت اینست که با رشد زد و بند و رشوه خواری و مافیایزی، سیاست اعتباری بانکها که بایستی، مثل همه دنیا، تابعی از پارامتر های پولی و اقتصادی باشد به تابعی از سیاست بازیهای دولت احمدی نژاد و کلان رانتیران دولتی و حاشیه دولت تبدیل شد. بهر حال این اعتبارات سوخت شده زیر پای قدرت پرداخت و بازپرداخت بانکها را فرسوده و به آستان ریزش رسانده است، حال چه موقع گند کار در خواهد آمد، به این بستگی دارد که قدرت از دست باند احمدی نژاد بدست کسی بیفتد که نخواهد بار مسئولیت وضع فاجعه بار پنهان نگاه داشته شده کنونی را بعهده بگیرد.

همانند چندماه پیش و بحران مطالبات سوخت شده چند هزار میلیاردی بانکها اینروزها صحبت بر سر ورشکستگی صنایع خود رو سازی است. اگر قضیه ورشکستگی این صنعت و پیامد فاجعه بار ملی آن درست و همین امروز شکافته نشود، قضیه ماس مالی شده و بقول فرنگی ها تمام ات و آشغال به زیر فرش جارو خواهد شد و تل زباله برای آیندگان و از اوضاع اقتصاد مملکت بی خبران به ارث خواهد ماند.

پیش از اینکه به نقل و تفسیر اصل خبر از سایت اعتماد بپردازم لازمست یاد آوری کنم که، مثل تمام صنایع خود رو سازی دنیا، صنایع خود رو سازی ما هم با خود صدا ها و شاید هم هزاران قطعه ساز را در حاشیه خود تغذیه میکند که بطور شبکه ائی در تمامی بافت اقتصاد مملکت در هم تنیده شده اند که با فلج شدن آنها چرخ اقتصاد مملکت میخوابد و نمونه زنده مورد مشابه، بحران موسسه فورد و جنرال موتور در امریکا بود که اقتصاد غول پیکر امریکا را خایاند و دولت نو محافظه کار بوش را وادار به مداخله کرد.

نشریه اعتماد زیر عنوان: «تلاش برای جلوگیری از ورشکستگی ایران خودرو» مینویسد: «... قطعی ترین رقمی که درباره میزان بدهی ایران خودرو گفته شده رقمی معادل 10 هزار میلیارد و 24 میلیون تومان (معادل 10 میلیارد دلار) است که از سوی نادر قاضی پور عضو کمیسیون صنایع و معادن اعلام شده است. کارشناسان معتقدند این رقم با آنچه در ایران خودرو می گذرد تطابق داشته و رقم رسمی بدهی این شرکت به سیستم بانکی کشور و قطعه سازان است. بنابر گفته محمدباقر رجال رئیس انجمن قطعه سازان کشور، ایران خودرو در حال حاضر نزدیک به دو هزار میلیارد تومان به قطعه سازان بدهکار است که این بدهی در موعد مقرر پرداخت نشده است. سیستم بانکی کشور نیز تاکنون درباره بدهی این شرکت به بانک ها رقم دقیقی اعلام نکرده و معلوم نیست به غیر از قطعه سازان و بانک ها چه شخصیت های حقوقی و حتی حقیقی دیگری طلبکار این شرکت هستند. از بخش فروش ایران خودرو خبر می رسد میزان فروش خودروهای ساخت این شرکت اگرچه قبل از عید در وضعیت مورد انتظار نبود اما اکنون طبیعی شده است. ایران خودرو سال گذشته 550 هزار دستگاه خودرو سواری به فروش رسانده که از محل فروش این خودروها بیش از شش هزار میلیارد تومان درآمد داشته است. کارشناسان می پرسند چرا با وجود اینکه ایران خودرو در بخش بازار و فروش محصولات مشکلی ندارد و هنوز هم برای برخی محصولات آن مشتریان در صف انتظار ایستاده اند، این شرکت دم از مشکلات مالی می زند؟»

درباره هریک از موارد گزاره های این یادداشت میتوان چند مقاله نوشت از جمله در برابر ادعای اینکه ایران خود رو در بخش بازار و فروش مشکل ندارد، بسادگی میتوان گفت دلیل آن اینستکه این شرکت از سیاست های حمایت شدید گمرکی سوء استفاده میکند که مستقیماً بارش به دوش مصرف کنندگان می افتد و غیر مستقیم هم این صنعت تا ابد بچه شیر خور مامان دولت باقی خواهد ماند و سر انجام به سرنوشت صنایع اتومبیل سازی اتحاد شوروی سابق دچار خواهد شد و برای همیشه خواهد خوابید.

و اما منظور از این یادداشت پرداختن به نفس مشکلات فنی و... ایران خود رو نبود بلکه مسئله اصلی میزان بدهی این موسسه است. گزاره ی... رقمی معادل 10 هزار میلیارد و 24 میلیون تومان (معادل 10 میلیارد دلار) است که از سوی نادر قاضی پور... مبلغ ده میلیارد دلار فقط بدهی یکی از این واحدهای صنعتی است. با قاطعیت میتوان گفت هیچ کس نمیتواند صنعتی را در ایران اسلامی ما پیدا کند که متکی به سرنگ و سرم رانت دولتی (برق نسبتاً مفت، دسترسی به اعتبارات قابل بالا کشیدن بانکی، سوخت مفت، معافیت های مالیاتی و تخفیفات گمرکی و احتمالاً جایزه صادراتی و...) نباشد. آنچه امروز مسئله را به نقطه خطر ناک خود رسانده است مسئله ته کشیدن سریع ذخیره ارزی است و سر رسید وامهای ارزی که دولت احمدی نژاد و مسئولین بانکی تا بحال در

گذاری محل اقامت او و خانواده اش، او را دچار سرگیجه و التهاب می کند. بسایت هایش را هک می کند، دوربینش را از کار می اندازد، مترو را برایش تونل وحشت می کند. اما این انسان بالغ، فرض های از پیش ساخته ندارد، مبنای فرضیه سازی اش، واقعیت های جاری است. لذا به فرافکنی و انکار (دو شیوه کودکانه فرار از واقعیت) متوسل نمی شود. جنبه های مثبت امور را می نگرد لذا وقتی کسانی در برزخ بین حق و باطل با همه اما و اگرها و با تاخیر طولانی به حداقل مواضع علیه وضع موجود بسنده می کنند او را در آغوش خود می فشارد و قدر او را می داند. انعطاف پذیر است. بنابراین خشک و متعصبانه به امور نمی نگرد. با توجه به اقتضای زمان شکل حرکت خود را تغییر می دهد. یک روز میلیونی، یک روز گروه گروه، یک روز در بهشت زهرا، یک روز در پارک ملت، یک روز با اعتصاب غذا، یک روز با تومار سبز، یک روز با سرود و ترانه، روز دیگر با زنجیره انسانی، به هر شکلی نشان می دهد که حضور دارد. هجیان زده و افسار گسیخته نیست. بلکه متین و با آرام ترین سکوتی که سبمل هزار فریاد برنیاوده است، می پرسد رای من کجاست؟ بالغانه ترین سوالی که به ذهن هر عاقلی می تواند خطور کند. با پذیرش واقعیت، اهداف کوتاه مدت و بلند مدتی برای خود طراحی کرده است و شعار هایش را با این اهداف تنظیم می کند. حرکتش تکانشی نیست تا با خشمی افسار گسیخته شعله ور شده و هرچه در راه دارد، بسوزاند. بلکه آهسته و پیوسته استوار و با وقار به پیش می تازد. اعتماد به نفس دارد لذا با تحقیر و توهم دشمن از میدان به در نمی رود. هیچ چیز مانع او نیست. کتک می خورد، شکنجه می شود، گشته می دهد ولی باز آرام و استوار حق خود را مطالبه می کند.

اعتراض مانند اعتراضش، خصم را سرخورده و سردرگم می کند. آن هنگام که اعتراف گیران به شیوه ی قرون وسطایی به دنبال سندی برای بازیابی آبروی از دست رفته خود به هر روشی متوسل می شوند، هیچ نکته با ارزشی که نجاتش دهد، نمی یابد. می گویند سر ندارد. بالغ نیازی به سر ندارد. خودش سر است. 35 میلیون رهبر برای یک جریان اجتماعی کافی نیست؟

این خصوصیت بارز بالغ است که گوش به فرمان کسی نیست بلکه تک تک افراد خود فرمانده هستند به همین دلیل است که اگر مشعل داران هم نباشند راه کم نمی شود چراکه هرکدام خود مشعل راهند.

جریان مقابل اما با طرد بالغ، از شخصیت خود، گاه کودکانه و ناشیانه دست و پا می زند، و گاه در لباس والد عرض اندام می کند. تمام تلاش اش این است که ثابت کند حرکت این جریان همچون حرکت کودک سرکش و طغیان گری است که از ولایت والدش سرپیچی نموده و مستحق تنبیه است. او را با گفتن بالغانه کاری نیست، چرا که حیات او در گروه اثبات محجوریت جریان مقابل است. گاه افسار گسیخته و خارج از کنترل سر به دیوار می کوبد و هرآنچه را درک نمی کند در هم می شکنند. و گاه ناشیانه ضمن رفتارهای بدوی به رفتارهای دفاعی، انکار واقعیت یا فرافکنی می پردازد.

اعتماد به نفس خود را از دست داده اند، لذا برای جبران احساس ناکامی های خود نیاز به اعتراف گری از اسیران در بند دارند. اهل گفتگو و پاسخگویی نیست و سعی می کند با سوق دادن خیزش بالغانه به سمت رفتارهای تکانشی، فرضیه از پیش ساخته ی کنترل گری و سرکوب گری خود را به اثبات برساند. مانند کودکان صبر ندارد، می خوهد زود به نتیجه برسد. برای هر اقدامی پاداش فوری می خواهد، و وقتی به نتیجه نمی رسد پرخاشگر تر و افسار گسیخته تر عمل می کند. چنانکه حتی منافع خود را هم به خطر می اندازد.

همه تلاش اش این است که صغیر بودن دیگران را به اثبات برساند تا ولایت خودش را تأیید کند. از نظر او مردم رمه اند و او چوپان و چوپان می تواند هر موقع خواست حتی گله را قربانی کند. گاه باخیال پردازی های کودکانه از واقعیت می گریزد و گاه با اشاره رفتن انگشت اتهام به سوی طرف مقابل کور کورانه او را به پس گرفتن مطالباتش فرامی خواند. او از بالغ هیچ درکی ندارد جهان را به والد و کودک تقسیم می کند و می پندارد اگر رهبران جریان مقابل را حذف کند جریان خاموش می شود چون کسی نیست که حرکت مقابل را کنترل و اداره کند. غافل از این که این خیزش یک حرکت بالغانه است نه شورشی کودکانه و از سر احساس و نا آگاهی، که نیازی به کنترل و هدایت یک یا چند نفر داشته باشد.

رمز پیروزی او رعب و ترس جریان مقابل است چرا که در این صورت فرضیه هایش تأیید و حس سرکوبگری اش. ختم کلام اینکه، آنچه غرب را از قرون وسطا بیرون کشید، آگاهی و رنجی بود که از کودک بودن خویش در آن قرون متحمل شده بود، و رنسانس، بلوغ انسان مدرن غربی بود. اکنون جامعه ما، این جوان برومند سی ساله، در پی انقلاب موملین نیست. بلکه در آستانه رنسانس طلوع و ظهور اندیشه بالنده ای قرار دارد که رمز موفقیت و کمال او در گرو صبر و تحمل و استفاده از تمام ظرفیت های بالغانه است.







خارجی قناعت کرده و خیلی خوشحال باشند اگر بتوانند به یک سوم و یا یک چهارم پول خود برسند.

و اما آنها دکه می‌برند: اول از همه آنها که به بانکها بدهکارند و در اضای آن بدهکاری برای خود وسایل کسب و کار و تولید و تجارت درست کرده اند.

گروه دوم آنها می‌برند که طلای خالص (شمش) و نه زبور آلات، ارزهای معتبر خارجی اندوخته اند. آنها بعدها میتوانند آن شمشها و یا ارزها را به چند برابر قیمت بفرشند. چند برابر؟ نمیتوان دقیقاً گفت به دست پانچ شدن بازار مالی و موج هجوم احتکاری بستگی دارد. البته همه اینها احتیاج به چند ماه صبر دارد.

گروه سومی که سود می‌برند تجار عمده هستند که هموار موجودی جنسی اشان از نقدی اشان بیشتر است.

## سازماندهی برای دموکراسی

### ناصر کاخساز

هفتاد سال تاریخ سازماندهی ایدئولوژیک و ایمانی، همان گونه که دیده‌ایم، به آزادی و دموکراسی در ایران نینجامیده است. و چرایی آن البته به غوررسی محتاج است.

سازماندهی ایدئولوژیک چاره‌ای جز این ندارد که تغذیه‌ی ذهنی افراد معین و محدودی را تأمین کند. و هدفش برقرار کردن ارتباطی مبتنی بر «تفاهم محدود» بین افراد خودی و تفاهم مرحله‌ای با بقیه‌ی جامعه است. تشکیلات ایدئولوژیک دایره‌ای است که به دور

تفاهمی محدود کشیده می‌شود. در سازمان عمودی تفاهم یا تاکتیکی است، یا دست بالا استراتژیک است. اما در سازماندهی افقی تفاهم استراتژیک نیست، یعنی برای رسیدن به هدف معینی نیست، بلکه مانند مطلق هگل، در تحول نسبی و واقعیت زندگی می‌کند. یعنی جایی نیست در

دور دست که باید به آن رسید. بلکه خصلت ارتباط است. از آنجا که در تشکیلات عمودی، تفاهم خصلت ارتباط نیست، این تشکیلات نمی‌تواند در خدمت آزادی، یعنی تفاهم ملی باشد.

با توجه به آنچه گفته شد و نکات دیگری که در زیر می‌آید، نتیجه می‌گیریم که رسالت تشکیلات ایمانی و ایدئولوژیک به پایان رسیده است و به آزادی، تنها از راه سازماندهی افقی می‌توان دست یافت:

- انسان در رابطه‌ی آزاد، در لحظه با واقعیت برخورد می‌کند و زیر تأثیر قواعد عام همزیستی انسانی، که یکی از آن‌ها اولویت تفاهم انسانی بر ارتباط سازمانی است، واقعیت را مورد داوری قرار می‌دهد. وجدانی را که از شکنجه یا خشونت و کشتار متأثر می‌شود، منافع سازمانی نمی‌تواند به شکنجه بی‌تفاوت کند. درست به همین سبب است که حزب مدرن، از رسالت هویت بخشیدن به فرد فاصله گرفته است. به سختی می‌توان گفت که یک

سوسیال دموکرات، یا دموکرات مسیحی اروپایی، دارای هویت تشکیلاتی است. یک دموکرات مسیحی آزاد اندیش می‌تواند از بسیاری از سوسیال-دموکرات‌ها آزاد اندیش‌تر باشد. هدف‌های سوسیالیستی آقای اوباما، که سوسیالیست نیست، از هدف‌های سوسیالیستی

آقای چاوز قابل اعتمادترند. هویت تشکیلاتی با رشد روزافزون تفرد اجتماعی ناسازگار است و مخالف روح آزاد اندیشی است. سوسیالیسم نباید با باور به این حقیقت که بالاترین هدف ارتباط، تفاهم است، در تعارض قرار بگیرد، وگرنه باعث افتخار نیست و این به این معناست که سوسیالیسم دیگر هویت نیست.

- تشکیلات عمودی از فرد، در برابر تعهد و ایمان او به یک اصول کلی، مسئولیت خواهی می‌کند. یعنی فرد در تشکیلات عمودی جزء متعددی است و بخاطر رابطه‌ای که با این تعهد، نفیاً یا اثباتاً، برقرار می‌کند، مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد. یعنی فرد حامل

ایده‌ها و منش تشکیلاتی است. و با این فرهنگ با خودی‌ها و غیرخودی‌ها برخورد می‌کند. به همین سبب فرد تشکیلاتی همواره حامل یک سوعظن دانمی در برابر غیر خودی‌هاست. با این سوعظن نمی‌توان نظر مثبت به دموکراسی پیدا کرد. این رابطه امروز دگرگونه شده

است. تفاهم انسانی و ارتباطی، تفاهم نامحدودی است که تنها به عمومی‌ترین اصول وفاق محدود می‌شود. مانند موسیقی موتزارت، که همانگونه که موسیقیدانی در باره‌ی او گفته است، به گونه‌ای نامحدود محدود Schranklos begrenzt است. و این حد از محدودیت نیز از آنجاست که مطلق که به حدود عام انسانی محدود نباشد، تنها یک انتزاع است.

- رسالت روشنفکر، در فرهنگ تشکیلاتی، تئوریزه کردن مناسبات بود. حتا سوسیالیسم را، که وجدان خود بخودی طبقه کارگر است، به گفته‌ی مارکس، روشنفکر به طبقه‌ی کارگر می‌برد. تشکیلات و حزب عمودی در اساس ذاتی تئوریک است. تئوری‌ای که

می‌توان آن را تئوری شناخت و تدوین گروه‌بندی‌ها دانست. نظریه پرداز، در فرهنگ مناسبات عمودی، شارح و مفسر مناسبات عمودی، یعنی مناسبات محدود به چارچوب

تنگ فکری است. مفسر وفاق‌های کوچک درونی و اختلاف‌های بزرگ بین سازمانی و بین طبقه‌ای است. این رسالت اکنون به پایان رسیده است. و جای خود را به وظیفه‌ی روشنگری در راه تفاهم اجتماعی داده است. (مراجعه به نوشته‌ی پایان یک نقش تاریخی از نگارنده)

- راه گسترش سوسیالیسم از لیبرالیزاسیون می‌گذرد. یعنی اندیشه‌ی سوسیالیسم غیر اتوپیک و غیر مذهبی تنها همراه با توسعه‌ی لیبرالیسم فرهنگی در جامعه شکل می‌گیرد.

اندیشه‌ی سوسیالیسم معشوش چپ و مذهبی رادیکال، هر دو، زاده‌ی رشد نیافتن لیبرالیزاسیون در جامعه است. لیبرالیزه شدن به معنای رشد از آدیخواهی و تنوع فرهنگی و همزیستی میان باورهای گوناگون است و نه رشد اقتصاد سرمایه‌داری به تنهایی.

باره آنها سکوت کرده اند. دولتی که در سال گذشته نفت را به بشکه ائی 150 دلار فروخته، هم خود و هم صنایع تحت مالکیتش بدهی ارزی دارند!

سرمایه 31 ژوئن امسال مینویسد:

«... آمار نشان می‌دهد از 207 میلیارد دلاری که صرف واردات کالا شده تنها 20 درصد صرف ورود کالاهای سرمایه‌ای شده است بنابراین از مجموع واردات انجام شده در چهار سال گذشته تنها 41 میلیارد دلار تبدیل به سرمایه‌گذاری شده و حدود 166

میلیارد دلار عملاً هیچ‌گاه به کشور برنخواهد گشت. به تعبیر دیگر در کشور ما طی چهار سال گذشته، سالانه به طور متوسط از 4/94 میلیارد دلار درآمد ارزی، تنها 10

میلیارد دلار تبدیل به سرمایه‌های ارزی کشور خارج شده و باقی به نحوی از حساب های ارزی کشور خارج شده است.

ناتوانی در جذب سرمایه خارجی به کشور در قالب بیع متقابل و... باعث شده طی چهارسال گذشته دولت بدون آنکه به دارایی‌های خود از محل‌های مذکور اضافه کند، به دلیل سررسید بدهی‌هایی که طی سال‌های قبل انجام شده مجبور به تسویه حساب‌های

مذکور شده است. آمار نشان می‌دهد طی چهار سال 84 تا 87 خالص حساب سرمایه در کشور هر سال شدیداً منفی‌تر شده است به طوری که در سال 83 خالص حساب سرمایه کشور حدود 4/7 میلیارد دلار بوده که این میزان در سال 87 نزدیک به 22 میلیارد دلار

منفی می‌شود. بانک مرکزی درباره علل منفی شدن خالص حساب سرمایه می‌نویسد: علت رشد کسری حساب سرمایه در سال 1386 افزایش قابل توجه مطالبات خارجی بانک‌ها، اعتبارات تجاری صادراتی بخش نفت و گاز و بازپرداخت تعهدات قراردادهای بیع

متقابل است. براساس آمار خالص حساب سرمایه طی چهار سال گذشته سالانه نزدیک هفت میلیارد دلار منفی‌تر شده است. تنها در سال 86 و 10 ماهه 87 به ترتیب 12.3 و 9 میلیارد دلار خالص حساب سرمایه کشور دچار کسری شده است...»

باز مسئله نفس بدهی دولت و بر باد دادن سالیانه 80 میلیارد درآمد ارزی نفتی و غیر نفتی نیست مسئله اینست که حال با کاهش سریع قیمت نفت و سررسید بدهی‌ها و تعهدات ارزی فوق‌الذکر و کاهش شتابانک ذخیره ارزی و... دولتی که ادعای مدیریت جهان را دارد چگونه می‌خواهد نرخ برابری دلار با ریال را در سطح کنونی نگاه دارد؟ آیا به امید

امام زمان چشم دوخته است و یا مرجعی دیگر؟ پاسخ را تا حدودی از زبان همان روزنامه سرمایه به تاریخ 26 مرداد می‌دهیم: «... برخی تحلیلگران بدبین از سقوط قیمت‌ها به سطح 30 دلار خبر می‌دهند. برخی می‌گویند قیمت‌ها تا پایان امسال بین 60 تا 70 دلار در هر بشکه خواهد بود و بالاخره

بعضی از تحلیلگران خوش بین هم معتقدند که بهای نفت خام تا اوایل سال 2010 به سطح 95 دلار در هر بشکه افزایش خواهد یافت.» این پیش‌بینی‌های نحس در حالی انجام

میشود که هم صاحب‌نظران اقتصادی خود مملکت و هم صاحب‌نظران خارجی، در جریان سقوط نفت، پیش‌بینی کردند که دولت احمدی نژاد فقط با نفت بالای بشکه ائی 82 یا 83 دلار میتواند سر و ته پرداخت‌های ارزی مملکت را بهم آورد. ولی میبینیم که از نحوست

روزگار تا امروز نفت بین 50 و 70 دلار نوسان کرده است. توضیح این نحوست و نامرادی ایام را باز هم از زبان سرمایه می‌دهیم که در یادداشت 12 ژوئن خود تحت عنوان: «نرخ اسمی ارز، 3230 تومان ارزان‌تر از نرخ واقعی آن است...»

«سرمایه، پیمان جنوبی: با توجه به وابستگی درآمدهای دولت، واردات کشور و بودجه عمومی به درآمدهای ارزی، تعیین نرخ ارز به گونه‌ای که واردات را کنترل کند، به صادرات و تولید داخلی کمک کند و ثبات را در فضای اقتصاد کشور ایجاد کند همواره

مورد توجه کارشناسان اقتصادی بوده است. از آنجا که در 10 سال گذشته نرخ ارز متناسب با تورم افزایش نیافته، عملاً باعث افزایش رقم واردات کشور و پرداخت بارانه

به... ادامه از صفحه اول: اما طی همین دوره، با در نظر گرفتن نرخ تورم سالانه نرخ ارز باید از رقم 1417 ریال به 41869 ریال می‌رسید یعنی باید از یک هزار و 417

ریال در سال 1368 به 41 هزار و 41869 ریال در سال 1387 می‌رسید تا رشدی دو هزار و 855 درصدی و افزایش 29 برابری داشته باشد. اما به خاطر سیاست‌های بانک

مرکزی و دولت‌ها این عمل اتفاق نیفتاده و با فاصله 32 هزار و 295 ریالی در قیمت فعلی بازار ارز با نرخ متناسب با تورم در 20...»

لب مطلب از زبان تحلیلگر فوق که باید به منابع آماری دقیق هم دسترسی داشته باشد اینست که توازنی بین حجم نقدینگی ریالی بازار از جمله حجم پول و شبه پول (انواع اوراق بهادار مثل چک، تراول چک، سفته و برات و...) در گردش وجود ندارد.

از این‌ها همه جز این نمیتوان نتیجه گرفت که دلار 1000 تومانی امروز، دیر یا زود، به تاریخ خواهد پیوست و جای خود را دلار 2 یا سه و اگر به تحلیل تحلیلگر سرمایه‌گوش کنیم 4 یا 5 هزار تومانی خواهد داد و این تازه مشروط به این شرط است که تب و تاب

سیاسی کنونی فرو نشیند و این سقوط سریع ریال (در آینده) موجب واکنش‌های سراسیمه وار روانی در بازار پولی و مالی نشود، امری که غیر ممکن است.

دولت ممکن است کوتاه مدت و مسکن وار کفگیر را به ته ذخیره ارزی بزند و موقتاً مقداری ارز اضافی به بازار تزریق کند ولی از آنجا که پشتوانه ندارد، قادر به ادامه این تزریق نیست و لذا پس از عکس‌العمل اقتصادی بازار نوبت احتکاری‌ها و بخر

وبفروشها فرامیرسد که در آن هنگام دیگر فقط خدا میداند چه خواهد شد و نه هیچ اقتصاد دان!

بازنده چنین تلاطمی در بازار پولی مملکت، که قطعاً با چاپ خرواری اسکناس همراه خواهد بود اول از همه حقوق بگیران و مخصوصاً کارگران و کارمندان جزء خواهند بود. لایه دوم آنها که به امید بهره‌های 20 درصدی سپرده‌های خود را به این بانکهای

ورشکسته سپرده‌اند. لایه سوم آنها که از خارج پول وارد مملکت کرده‌اند و در آینده باید به یک رنال شدن (تبدیل به احسن) بخشی از این ریالهای (یا تومن) خود به ارزهای



بیان رسالت سازمان عمودی در موقعیت "پیشاوقی" رشد می‌کند. درست برعکس سازمان افقی که محصول موقعیت پساحقوقی است و بیشتر فرهنگ حقوقی بر آن حاکم است تا فرهنگ اخلاق‌گرا.

- سازمان عمودی مخالف عرف است زیرا عرف، مبالغه‌گر و افراطی نیست. مخالفت ایدئولوژی با عرف، با مخالفت شرع با عرف قابل مقایسه است. عرف تلطیف‌کننده‌ی شرع است و از قوانین سخت دینی تفسیر ملایم‌تر و نسبی‌تری بدست می‌دهد. مردم با این درک عرفی، زندگی اجتماعی را قابل دوام می‌کنند.

- سازمان عمودی زیر پارادایم (سقف مشترک اندیشه‌ورزی یک عصر) اولویت عدالت بر دموکراسی عمل می‌کند و با چرخش پارادایمی دوران ما، یعنی با پارادایم اولویت دموکراسی بر عدالت، ناهمخوان است. به همین سبب در سازمان عمودی آزادی‌خواهی تقریباً ناممکن است.

- سازمان عمودی به سلطه‌ی یک طبقه یا گروه اجتماعی معین فکر می‌کند و به همین سبب با انبیشه‌ی دموکراسی ناهمخوان است؛ زیرا در دموکراسی آنکه در انتخابات پیروز می‌شود وکالت ملی، یعنی همگانی، دارد و نه طبقه‌ای..

- سازمان عمودی، به علت داشتن ویژگی‌هایی که نام بردیم، به بالا بردن روحیه‌ی ملی کمک نمی‌کند و در این سازمان شخصیت یا شخصیت‌هایی که چهره‌ی ملی داشته باشند بوجود نمی‌آیند.

### شناسه‌های عمده‌ی سازمان افقی:

- سازمان افقی سازمانی است مبتنی بر روابط گسترده و دامنه‌دار (Extensive). و به همین سبب فرصت و امکان ندارد که به عمق و پشت مناسبات افراد برود. این دو ویژگی، توانایی سازمان افقی را در سازماندهی سریع نارضای‌های مردم و دستیابی به پیروزی بالا می‌برد. منشور ۷۷ به رهبری واسلاواول نمونه‌ی بارز این توانایی بود.

- سازمان افقی موتور روشنفکری ندارد، بلکه زیر تاثیر روشنگری است. موتور حرکتی جنبش باشکوه کنونی ایران، نسل جوان و زنان هستند. در میان آنان بسیاری نیز روشنفکر هستند ولی روشنفکر بودن آنان فرع است و حضور آنان در جنبش، به اعتبار روشنفکر بودنشان نیست. اهمیت این تحلیل در این است که نمی‌گذارد نقش دو موتور اصلی جنبش - زنان و نسل جوان- فرعی شود.

بدیهی است شماری از روشنفکران نیز در جنبش کنونی مشارکت ارزنده‌ای دارند. اما حرکت آنان در جهت روشنگری است و دارای خصلت همگانی و فراساختاری است و جنبه‌ی ایدئولوژیک ندارد.

کار روشنگری - همانگونه که از جنبش روشنگری قرن هیجده می‌شناسیم- یک کار افقی است. یعنی حزب و تشکیلات عمودی ندارد. روشنفکران، پس از ایدئولوژیک شدن بود که به گفته‌ی بورگن‌هاپر ماس، از خاستگاه روشنگری خود جدا شدند. اکنون روشنفکران ایرانی دگرپاره تکرر بسته‌ی ساختاری را رها می‌کنند و به روشنگری روی می‌آورند.

- سازمان افقی با شور اجتماعی - نه ایدئولوژی - بحرکت در می‌آید. مانند جنبش روشنگری فرانسه و اروپا که نمونه‌ی کامل یک جنبش افقی در قرن هیجدهم بود.

- بدیهی است در سازماندهی افقی دین و ایدئولوژی و خواست‌های طبقاتی نفی نمی‌شوند، بلکه نسبت به وجه وفاق، ثانوی می‌شوند. جنبش افقی چون فوق دینی، فوق ایدئولوژی و فراطبقه‌ای است، بستر رشد "تفاهم ارتباطی" است. اصطلاح "تفاهم ارتباطی" را، که عالی‌ترین و بی‌قید و شرط‌ترین تفاهم میان انسان‌هاست، از کتاب معروف‌هاپر ماس گرفته‌ام.

- لیبرالیسم و تنوع، درون‌مایه‌ی فرهنگی جنبش افقی است. یعنی با نگرش مکتبی نمی‌توان جنبش افقی را به سرمنزل مقصود رساند. و این را رهبران اصلاح‌طلب جنبش کنونی می‌توانند از گاندی بیاموزند هنگامی که گفت: من بودایی‌ام، هندویم، مسلمان هستم، مسیحی‌ام.

- سازمان افقی سازمانی باز است و به همین سبب فضائی مناسب برای ایده‌های انسانی است. اندیشه‌های انسانی خود به خود در فضای افقی حرکت می‌کنند. سازمان‌های عمودی جایی برای اندیشه‌های گاندی، مصدق، خلیل ملکی و... ندارند.

### آخرین کارایی سازمان عمودی

سازماندهی عمودی می‌تواند در شرایط کنونی با سازماندهی افقی و ملی ترکیب شود و همراه با رشد جنبش در آن مستحیل گردد. سودمندی این ترکیب در صورتی قابل تصور است که سازمان عمودی فرهنگ سازمان افقی را بپذیرد و مناسبات خود را در جهت اهداف جنبش ملی سامان دهد.

در این صورت سازمان‌های عمودی به سازمان‌های پایه‌ای جنبش افقی تبدیل می‌شوند و میان گروه‌ها و تشکل‌های خود جوش، ارتباط گسترده و بسط (extensive)، که هم خطرکردن کمتری را همراه دارد و هم ناقل اندیشه‌ی آزادی‌خواهی است، برقرار می‌کنند.

### نتیجه

جنبش در حال ورود به مرحله‌ی تازه‌ای است. در این مرحله نیازمند بهره‌گیری از حافظه‌ی تاریخی خود است. باید از تجربه‌ی نهضت ملی در دهه‌ی بیست سود جوید و با برپایی یک شورای مرکزی، مرکب از شخصیت‌های داخل و خارج، از تشتت جلوگیری کند و با اتحاد عمل گسترده در برابر ساختار پوسیده‌ی حکومتی بایستد تا در مرحله‌ی بعد، در جریان

اندیشه‌ی عدالت‌خواهی چپ و مذهبی، هردو، در صورت لیبرالیزه شدن جامعه، خود به خود از نظر تشکیلاتی افقی می‌شوند.

هم اکنون، در میان اصلاح طلبان، با گونه‌های گرایش سوسیالیستی و عدالت‌خواه اسلامی مواجهیم که هنوز مکتبی است. با این خط مکتبی نمی‌توان برای مدت زیادی از آیدخواه باقی ماند. گرچه در شرایطی استثنائی ممکن است این خط، در صورت تعمیق تضادهاش با بنیادگرایی دینی، با مرحله‌ای از روند آزادی‌خواهی هم‌اوا باشد. اما اندیشه‌ی عدالت‌خواه مکتبی، در هر شکل و شمایی که باشد، در نهایت با آزادی‌خواهی تعارض پیدا می‌کند. پس اصلاح طلبان در ایران، لیبرال- به معنی دقیق کلمه- نیستند. برخی واژه‌ی لیبرال را بکار می‌برند تا نرم بودن یک جناح نسبت به سخت بودن جناح دیگر را نشان دهند. اما این برداشت از این اصطلاح علمی نیست.

- اندیشه‌ی انقلابی و ضد امپریالیستی، بازتاب وجود شدیدترین شکل تعارض و تضاد است؛ به همین سبب تنها در سازماندهی عمودی می‌تواند هستی یابد. زیرا سازمان عمودی، که به تفاهم نامحدود باور ندارد، می‌تواند به گونه‌های آشتی ناپذیر به مبارزه‌ی سیاسی بپردازد. این موقعیت ایمانی با ضرورت پیداکردن لیبرالیسم و تنوع فرهنگی و اعتقادی، همانگونه که می‌بینیم، از کارایی افتاده است. گرایش محافظه‌کاران مذهبی، به مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و سوسیالیسم، نشان‌دهنده‌ی تهی شدن این ایده‌ها از ارزش است. حزب کنگره‌ی هند، برغم درگیری حاد با اشغالگران انگلیسی، توانست با سازماندهی افقی گسترده به پیروزی دست یابد. نهضت ملی خودمان نیز سازماندهی افقی داشت و آمریت تشکیلاتی و ایدئولوژیک در آن وجود نداشت و شور اجتماعی بود که به جنبش انگیزش می‌داد. در فرانسه نیز جنبش روشنگری با تشویق و تشکیل سلول‌های مطالعاتی، سازماندهی را در سراسر کشور گسترده؛ در گروه‌های مطالعاتی حتا بی‌سوادان شرکت می‌کردند و عملاً ادبیات روشنگری می‌خواندند.

### شناسه‌های عمده‌ی سازمان عمودی:

- روشنفکر در سازمان عمودی نقش میانجی "مدیوم" دارد. به دو اعتبار: اول در رابطه با درون تشکیلات- مجموعه‌ی روابطی از بالا به پایین سازمان عمودی را می‌سازد و فضائی را بوجود می‌آورد، گود و میان تهی، که تنها با ایدئولوژی پر می‌شود. روشنفکر است که چونان میانجی میان تشکیلات و ایدئولوژی عمل می‌کند و ایدئولوژی را به تشکیلات می‌برد.

دوم در رابطه با مردم و جامعه - روشنفکر ایدئولوژی را، زیر نام‌های عدالت و انقلاب، به مردم منتقل می‌کند. و بدینگونه چونان میانجی میان انقلاب و مردم عمل می‌کند. همانگونه که پیشتر ها گفته‌ام نقش میانجی روشنفکر، در آستانه‌ی ورود جامعه به دموکراسی، به پایان می‌رسد.

- در سازمان عمودی، هویت کلکتیو رابطه‌ای است که فرد با یک انتزاع برقرار می‌کند، تا به تعادل روحی و اخلاقی برسد. تعادلی که به بهای از دست دادن استقلال فردی و عقلی او تمام می‌شود. هویت کلکتیو، گونه‌ای شناسنامه‌ی ایدئولوژیک، ناسیونالیستی یا دینی است. هویت کلکتیو، محصول مبالغه است. علاقه و عاطفه‌ی بدون مبالغه، هویت ساز نیست. آدم می‌تواند به ایدئولوژی یا دین باور داشته باشد، بدون این که به تفرد آزاد و انسانی خود آسیب بزند.

چهارگونه هویت کلکتیو را می‌شناسیم:

ناسیونالیسم بوروکراتیک،

ناسیونال- سوسیالیسم،

سوسیال- فاناتیسم (یا سوسیالیسم مکتبی)،

و سوسیالیسم ایدئولوژیک.

مثال فاشیسم ناسیونال- سوسیالیسم است،

مثال ناسیونالیسم بوروکراتیک اتوکراسی رضاشاهی است، (رابطه‌ی تابع و متبوعی این دو گونه از ناسیونالیسم در دوران رضاشاه را صادق هدایت در رمان حاجی آقا به ما نشان می‌دهد.)

مثال سوسیالیسم ایدئولوژیک گروه‌های میم-لام هستند،

و مثال سوسیال- فاناتیسم یا سوسیالیسم مکتبی گروه‌های مذهبی و بویژه بنیادگرایی عدالت‌خواه در ایران پس از انقلاب اند. (سوسیال- فاناتیسم یک ایدئولوژی مضاعف است.

یک النقط مکتبی است که عدالت‌خواهی را دشمن آزادی‌خواهی می‌کند. رفورم مذهبی واقعی باید ایده‌های دینی را لیبرالیزه (غیرمکتبی) کند. این همان قدر در مورد اصلاح‌طلبان و مجاهدین انقلاب اسلامی صادق است که در مورد مجاهدین خلق. مجاهدین خلق نیز تا به روند لیبرالیسم در جامعه‌ی ایرانی نپیوندند، با جنبش ملی پیوند نمی‌خورند. ترم مقابل اسلام سوسیالیستی یا مکتبی، اسلام عرفی و لیبرالی است که زمینه‌ی رشد جنبش ملی را فراهم می‌کند.}

- انباشت اطلاعاتی مشکل ذاتی تشکیلات عمودی است. انباشت اطلاعاتی نیز، همچون ایدئولوژی، به فضای گود سازماندهی عمودی نیاز دارد و به همین سبب است که سازماندهی افقی، فاقد این هردو است. انباشت اطلاعاتی، چشم‌سفند سازمان عمودی است و سبب و بهانه‌ی سرکوب دائمی. این سرکوب دائمی دیوارهای سازمان عمودی را بلندتر می‌کند و او را از برقراری مناسبات با جامعه‌ی مدنی باز می‌دارد.

- مازوخیم بیماری مزمن سازمان عمودی است. قرار داشتن زیر ضربات دائمی، سازمان عمودی را به سرکوب شدن معتاد می‌کند. این اعتیاد به سرکوب را در هفتاد سال گذشته بخوبی تجربه کرده‌ایم.

- سازمان عمودی محصول موقعیت حقوقی پیشامدرن است و نگاه‌اش به قانون مبتنی بر تفاهم اجتماعی نیست. سازمان عمودی به آمریت‌های فرافقونی علاقه‌ی بیشتری دارد. به



بر خاسته بود. و حال باخبر می‌شویم که در محبس سید علی آقا پوستش را کنده‌اند و جهانش را این بار به آتش کشیده‌اند.

حکایت زندانیان جنبش سبز، تراژدی تخیلی است از انسانهایی که پس از سی سال سلطه استبداد جهل و جور و فساد، زیر باران سبز آنهمه شور و شوق و امید و سرور خود را از چترک اسلام ناب انقلابی محمدی ولایتی پاک کردند و بر آن شدند تا از فضای پر از امید و روشنائی هفته‌های پیش از انتخابات، راهی به سوی آزادی و عدالت بیابند. در میانشان البته بودند کسانی که هنوز (امروز را نمی‌دانم، آن هم پس از تحمل زندان نایب امام زمان) بر این وهم تکیه داشتند که می‌توان با جمهوری ولایت فقیه به آزادی رسید منتها با کاستن از فروغ ولایت و افزودن بر پرتو حاکمیت ملی، اما می‌دانم شماری از آنها دیرگاهی است دل از مهر حکومت آخوندی برکنده‌اند و سر از بیعت با علی بن جواد حسینی برداشته‌اند. آنچه در دادگاه می‌دیدم مایه در اندیشه‌های داشت که روزگاری نه چندان دور در دادگاههای استالیانی رخ داده بود. انسانهایی به نفی خویش و باورهای خود دست می‌زدند و سنا محکومیت خود را امضا می‌کردند. جاسوسی را می‌پذیرفتند و از نوکری بیگانه چنان یاد می‌کردند که گویی از مادر نوکر زاده شده‌اند. چه بزرگانی از یاران و همسفران لنین در راه انقلاب کبیر، بنا بر اعتراضشان سر از آخور امپریالیسم در آوردند. مایاکوفسکی که خود خیلی زود از چشم رفیق گرجی‌اش افتاد، در برابر کرملین معرکه می‌گرفت و فریاد می‌زد «یاد کاپیتال از دهان تروتسکی می‌وزد.»

ستاد کودتا و ستاد بعد از کودتا طی هفته‌های اخیر بسیار بار از ستاد کودتا گفته و یا نوشته‌ایم اما هیچگاه به طور کامل و دقیق این ستاد تعریف نشده و اعضای آن به شکل کامل و جامع مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. در کنار این ستاد باید به تشکیلات دومی اشاره کنم که بعد از کودتا و در جریان تظاهرات برپا شد. همان ستادی که ناظر بر دستگیری‌ها، بازجویی‌ها و اینک محاکمات است.

ستاد نخست از بستر اتاق فکر رهبر و از چهارراه آذربایجان نشأت گرفت. در واقع سید مجتبی خامنه‌ای از روزی که در پی ناکامی‌اش در قبولاندن محمدباقر قالیباف رفیق گرمابه و گلستانش از پدر و لایتمدار حضرت سید علی، ناچار شد در امتثال اوامر والد مکرّم گروهی را زیر بال گیرد که هدفش تجدید انتخاب احمدی‌نژاد بود (حدوداً اواخر اسفند 87) نخست همه تلاش خود را بر آن گذاشت که خاتمی در صحنه نباشد. پس از آن در ستاد کمیته‌های مختلفی تشکیل شد به این شرح:

کمیته نظامی به ریاست سردار سرلشکر محمدعلی جعفری فر مانده کل سپاه پاسداران  
کمیته انتظامی به ریاست سردار سرتیپ اردان فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ و جانشین فرمانده کل

کمیته قضائی به ریاست سعید مرتضوی  
کمیته هماهنگی و پشتیبانی به ریاست صادق محصولی وزیر کشور  
کمیته امنیت ملی به ریاست روح الله حسینیان (خسرو خوبان)  
کمیته امور فقهی به ریاست آیت‌الله محمد یزدی.

کمیته عملیات مشترک به ریاست حجت‌الاسلام حسین طائب (فرمانده کل بسیج)  
سه رابط برای ستاد انتخاب شده بودند. کامران دانشجو رابط ستاد با قوه مجریه، غلامعلی حداد عادل رابط ستاد با قوه مقننه، غلامحسین الهام رابط ستاد با قوه قضائیه. سید مجتبی خامنه‌ای به عنوان رابط ارشد (با رهبر) و مسوول هماهنگی ستاد و کمیته‌ها عملاً رهبری کلیه فعالیت‌های ستاد را زیر نظر داشت.

نخست اعضای ستاد کودتا را معرفی کردم. ستادی که از دل اتاق فکر رهبر زاده شد و با پیوستن تنی چند از ابوابجمعی تحفه آرادان هیأت شیطانی آن کامل شد. در این ستاد همانطور که ذکر شد مجتبی خامنه‌ای به عنوان رابط ارشد (با والد معظم نایب امام زمان) و مسوول هماهنگی ریاست کل را عهده‌دار بود و دستورات رهبر از جانب او به اعضای ستاد و پیشنهادات و طرح‌های ستاد توسط او به والد ماجد منتقل می‌شد. نکته قابل تأمل عدم حضور اصغر حجاری در جلسات ستاد و کنار گذاشتن کامل محمدی گلپایگانی از فعالیت‌های ستاد بود. درباره اصغر حجاری البته سید مجتبی همه‌گانه با او جلسات ویژه‌ای داشت (و دارد). موضوع دیگری که لازم به ذکر است و تا حدودی نشان می‌دهد چرا مجتبی با آن مهر و دوستی با قالیباف به صف حامیان احمدی‌نژاد پیوست موضوع تاهل دوباره اوست. آقا مجتبی بعد از ازدواج با صبیبه غلامعلی خان حداد عادل، از اینکه بانوی او بعد از دو سال فرزندی برایش نیارود سخت دلگیر و افسرده بود. سفر به لندن و هزینه کردن هزاران پاوند در بیمارستان‌های ولینکتون و کرامول نیز نخست سودی نداشت. همین امر باعث ایجاد فاصله و دلسردی بین ولیعهد سید علی آقا و ملکه آینده ولایت فقیه شده بود. در همین ایام سیدنا به توصیه بعضی از دوستان یکنل بانوئی را که همسر سابق یکی از سرداران مأمور خدمت در حراست بیت رهبری بود به قول صاحب رسّم‌التواریخ به شیوه شرع محمدی به طریقه زوج‌المتعه (همان صبیغه خودمان) به زوجیت درآورد تا معلوم کند در وجود مبارکش هیچ عیب و نقصی وجود ندارد و اگر برخلاف بردارانش که همان ماه نخست ازدواج بشارت فرزندان شدن خود را به والد معظم و والده معظمه دادند، ایشان نتوانسته اسباب شادی خانواده محترم شود این امر ناشی از وجود اشکالاتی در همسر محترمش می‌باشد.

پیش‌بینی سید مجتبی درست از آب درآمد و ایشان بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه و نه ثانیه به برکت دعای کلیددار جمرکان، از زوجه موقته صاحب فرزندی شدند و البته همزمان معالجات نیز سرانجام در مورد همسر عقدی و دائم ایشان مؤثر افتاد و آقای حداد و جناب رهبر با شادی خیر بارداری همسر آقا مجتبی را دریافت کردند. در این میان زندان خبر تولد بچه اول از زن صبیغه‌ای را به گوش همسر دائم رساندند و غائله‌ای برپا

بکارگرفته شدن ابزارهای تظاهرات، اعتصاب‌ها و نافرمانی‌ها، اندام میانی‌اش، یعنی سازمان‌های صنفی، شکل بگیرند. بدینگونه جنبش خود جوش در پائین، سازمان افقی خود را گسترش و تکامل می‌دهد.

در کنار این روند، سازماندهی یک «جنبش انتقادی تفاهم اجتماعی»، با مضمون سوسیال-دموکراتیک، که اندیشه‌ی عدالت اجتماعی را با نیازهای جنبش ملی و مردمی و دنیایی-متمدن هماهنگ سازد، ضروری است. این سازماندهی، که جنبشی و غیر حزبی و با درهای باز خواهد بود، همچنان که در مدل نهضت ملی دیدیم (تجربیهی خلیل ملکی)، چونان پای دومی، جنبش ملی را استواری و پایداری می‌بخشد و دست‌اوردهای جنبش را تضمین می‌کند. مطابق برداشت خلیل ملکی، سوسیال-دموکراسی هم جزء درونی جنبش ملی است، و هم پای دوم جنبش ملی.

منزل اول این راه، روشنگری و ترویج «تفاهم ارتباطی» یعنی تفاهم نامحدود است. با بوجود آوردن یک رسانه‌ی «تفاهم اجتماعی» می‌توان این روند را آغاز کرد

## کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز!

### علیرضا نوری زاده

در تهران، ستاد کودتا می‌تازد و می‌بندد و می‌کشد و محاکمه می‌کند. انسانهایی مسخ شده را به نمایش می‌گذارند که همگی مثل سید ابطحی زنگ نیستند که در میان اعتراضات تنظیم شده توسط حسین بازجو و جواد آزاده ناگهان سخن از 19 میلیون رأی موسوی به زبان آورند و بعد با نیم خنده‌ای که گویاتر از هر سخنی است بگویند نه، منظورم 13 میلیون بود! یا در جایی اشاره کند ببخشید، یادداشت‌هایم را نیاورده‌ام. یعنی اینکه آنچه می‌گویم برایم نوشته‌اند و من فقط طوطی سخن‌گویم. بله، همه طنز ابطحی را که حتی بعد از شش هفته تحمل بدترین شکنجه‌های روحی و جسمی، همچنان جذاب است ندارند، گاه عطرینافروار چنان ویرانند که کلامشان به گریه آمیخته و لرزش دل و دست از بندبندش پیداست، و یا چون خانم نازک افشار بانوی با فرهنگ و هنردوست که دیرسالی است بخش فرهنگی سفارت فرانسه را اداره می‌کند و بسیاری از اهالی هنر و فرهنگ و اندیشه با او آشنا هستند، همه دردهای جهان را در نگاهی پرملامت خلاصه کند و رو به جلادان ذوب شده در ولایت سیدعلی بگویند چرا من؟

قرار بود نازک بامدادان برای دیدن پسرش عازم پاریس شود، اما سه چهار تن از الواط ولایت به خانه‌اش ریختند و برای دومین بار او را بازداشت کردند. روز بعد نازک که به موسیقی کلاسیک دلپسته بود، فرهنگ را در مفهوم عام و خاصش می‌شناخت و طی سالها نقش ویژه‌ای در شناساندن فرهنگ و ادب ایران به فرانسوی‌ها داشت، با چادری که بر سرش زار می‌زد و چشمانی سرشار از نگرانی و عتاب در دادگاهی حاضر شده بود که بوی عرق تن و گرما و دردهای بی‌صدا در نگاه یکایک متهمان و شرم و ترس در نگاه بسیاری از مأموران رژیم و البته سایه مزدوری و جلادی در نگاه قاضی و دادستان، فضای آن را غیرقابل تحمل می‌کرد. لابد نازک فکر می‌کرد الان می‌بایست در کنار پسرش در یک قهوه‌خانه پاریس در گذر آدمهای آزاد و خوشبخت نشسته بود و برای او تعریف می‌کرد که شاهد چه موج دلپذیر و زیبایی بوده که در آن فرهنگ ایرانی به شوکت‌افزاین شکل تجلی یافته بود. سه میلیون آدم در خیابان بودند و حتی یک شیشه نشکستند. آتی که می‌شکست همان بود که می‌کشت، همان که گلوله را در قلب عاشق ندا خالی کرد.

به صحنه دادگاه می‌نگرم و بر می‌گردم به آن سالی که سید علی آقا بی‌عمامه و عبا با آن عینک سیاه که به صورت نحیفش زار می‌زد در برابر قاضی ایستاده بود. اتهامش اهانت به مقدسات، قانون اساسی، ارتباط با ارتجاع سرخ و سیاه و سخنرانی بی‌مجاز و... بود. نه قضی به او توهمین می‌کرد و نه دادستان مدعی می‌شد که سید با بیگانه در ارتباط بوده است. در کنار سید علی آقا، هاشمی‌نژاد رفیق گرمابه و گلستانش نیز محاکمه می‌شد. جرم او سنگین‌تر بود چون به پخش اعلامیه‌های سید روح‌الله خمینی تبعیدی نجف متهم شده بود. (و این هاشمی‌نژاد که در اوائل انقلاب ترور شد دانی محمدعلی ابطحی بود که در آن روزها به عنوان یک دانش‌آموز علاقمند به دکتر شریعتی و خامنه‌ای همواره در کنار دانی‌اش بود و خوابش را نمی‌دید روزی به دستور خامنه‌ای به جرم مشارکت در توطئه انقلاب مخملی و ایجاد آشوب محاکمه شود.) دادگاه هر دو متهم را مجرم شناخت اما با اشاره به ندامت آنها به جای زندان برایشان حکم تبعید را نوشت. آقای خامنه‌ای به ایرانشهر فرستاده شد که حکایتش را یک بار نوشته‌ام. مولوی‌های سنی آنقدر به او محبت کردند که غم غربت از یادش رفت، حتی وقتی فهمیدند او گرفتار دلبستگی به شیوه گل کوکنار است، نیاز او را تأمین می‌کردند. شگفتا که در عصر ولایت‌مداری حضرتش بسیاری از آن مولوی‌ها گرفتار زندان و تبعید و بعضاً طناب دار شدند. به دادگاه می‌نگرم، یکی از نمادهای شرافت آل قلم احمد زیدآبادی را می‌بینم. خسته و پر درد، اما مثل شیر استوار. به یاد می‌آید وقتی ممنوع از گفتن شد کوشید در حصار کوچکی که هنوز برایش مانده بود با قلم حرف‌هایش را عنوان کند آن هم با رعایت خطوط قرمز تا مبادا این حصار را نیز از او بگیرند. اما سطر سطرش، حکایتی کلان در زیر و بالا داشت. در جریان انتخابات ادوار تحکیم وقتی او را به دبیرکلی انتخاب کردند بسیار شاد شدم. می‌دانستم که حضور او ادوار را به گونه‌ای چشمگیر از ته مانده‌های بستر «ایدئولوژیک» به دریای بی‌غش بی‌تعلقی به ایدئولوژی و لبریز از عشق به آزادی و مردمسالاری، راهبر خواهد شد.

حالا هم او در بند است و هم رفیقش عبدالله، مؤمنی را می‌گویم، همان که از 18 تیر به بعد بسیار بار به زمینش زدند و پر پروازش را سوزاندند اما هربار پرشورتر از جای



نمی توان به فردای نامعلوم، به فردای پس از انقلاب محول نمود، زیرا غالباً این حواله های بالا بلند که نمونه اش را بسیار دیده ایم، خود در عمل، به تکرار روش های دیکتاتور منشانه می انجامد.

پس از آنهمه تجربه شکست خورده در تاریخ صدساله اخیر، باید دمکراسی را نه تنها در هدف بلکه خصوصاً در روش، از همین امروز تجربه و تکرار و آزمایش کنیم. این نه یک بازی کودکانه است، نه یک تمرین بی فایده، زیرا روش های مبارزاتی امروز ما، ماهیت ما و نظام آینده ما را بر ملاء می کند.

با اینحال اگر نظام حاکم با سماجت تمام جنبش مردمی را سرکوب کند و راه هرگونه گفتگو و مسالمت جویی را قطع نماید، آیا باز هم عدم خشونت تنها راه مقابله ماست؟

پاسخ آنکه: در شرایط سرکوب شدید نظام حاکم، امکان پدیدار شدن جریان های مقاومت مسلحانه وجود دارد. تاریخچه این جریان ها نشان می دهد که پیدایش آنها اساساً به دلیل فشار سرکوب نظام حاکم است. پس پدیداری آنها محتمل است. و حضور آنها را سرکوب گسترده و دفاع از مبارزات مردم توجیه می کند. ولی می توان حدس زد که وجود چنین جریان هایی دامنه سرکوب را نه کمتر، که احتمالاً بیشتر می کند. چرا؟

زیرا زبان اصلی یک نظام دیکتاتوری خشم است و برگ برنده در دست طرفداران مبارزه مسالمت آمیز آن است که با زبان خشم با نظام سخن نمی گوید. این روش ذخیره های روانی سردمداران و سربازان و مسئولان سرکوب را به تدریج تضعیف می کند. اگر هرچه بیشتر در خیابان ها بوسه و گل به سوی سربازان مسلح پرتاب کنیم، تزلزل آنها بیشتر می شود، زیرا آنها بتدریج در میابند که ما همان برادران و خواهران و همسایگان و هموطنان آنها هستیم.

حال آنکه اگر در مقابل سربازی که اصولاً با اسلحه به خیابان آمده، ما نیز به سلاح گرم به سراغ وی برویم، از وی دعوت کرده ایم تا روحیه نظامی گری وی را که در پایگاه های نظامی فراوان آموخته است تقویت کند. او آموخته است که اسلحه خود را به سرعت به کار ببرد، و ما این روحیه را تقویت می کنیم.

حال آنکه دست بر عکس باید عمل کرد. باید سرباز سرکوبگر را به تعجب واداریم. باید روحیه نظامی گری را در سربازان تضعیف کنیم. اشتباه سترگیست اگر مبارزه مسالمت آمیز را با سازشکاری و ضعف سیاسی یکی بگیریم. مبارزه مسالمت آمیز یک روش سیاسی شناخته شده است. آیا گاندی در هند، و هاول در چکسلواکی سازشکار بودند؟ هرگز. روش آنها با چه گوارا و لنین تفاوت داشت.

خواهند پرسید: آیا در جریان جنبش مشروطیت که اگر حمایت مسلحانه شمال و شمال غربی نبود آن جنبش به پیروزی نمی رسید. آیا مبارزه مسالمت آمیز نمی تواند و نباید یک پشتیبان نظامی در حاشیه شهرها و در مناطق دور دست داشته باشد تا نیروهای سرکوب نظامی رژیم را مشغول به خود نماید تا از این طریق امکانات مبارزه مسلحانه از شهرها بیشتر گردد؟

میگوئیم: چنانچه آمد، روش مسلحانه و قهرآمیز، امکانات گسترش خشونت نظام را بیشتر می کند.

از یک سو، این روش در موقعیت فعلی در ایران هیچ پایگاه مردمی چشم گیری ندارد. از سوی دیگر در جریان انقلاب 1357 گروه های زیرزمینی نتوانستند به واقع مهر پررنگی به دامن انقلاب بزنند. و چه بسا که، متأسفانه، غالب آنها که ره روان اولیه انقلاب بودند در جریان استحکام نظام از میان رفتند.

و باز از سوی دیگر، هنگامی که به مطالعه گفتار چپ مسلحانه در ایران در دهه های 40 و 50 می پردازیم، درمی یابیم که آن گروهها که برای رهایی ملت ایران مبارزه می کردند، متأسفانه خود تا چه میزان درگیر به کارگیری روش های دیکتاتورمنشانه و خشونت آمیز در درون سازمان های سیاسی خودشان بودند. به بکدیگر تهمت می زدند، بکدیگر را نابود می کردند، تا از این طریق اتوریته سازمان را حفظ نمایند. آیا آنها با وجود آنهمه تلاش قهرمانانه و فداکاری های افتخارآمیزشان، به واقع می توانستند ره روان رهایی و آزادی واقعی ملت ما باشند. آیا روابط درونی آنها نموداری از طرز فکر و روش زندگی امروز آینده نبود؟

بنابراین تا آنجا که ممکن است باید گروههای سیاسی و فعالین جنبش حاضر را به مبارزه مسالمت آمیز دعوت کنیم. بگذار تا آنجا که امکان دارد به روش های مسالمت آمیز متوسل شویم تا از طریق تداوم و پیگیری مان قدرت حاکم را تضعیف کرده و پایداری آن را تزلزل نماییم.

بعلاوه همه این موارد، باید بر نکته دیگری نیز انگشت گذاشت: گسترش تکنولوژی خبررسانی جدید ابزار دیگری است که امکانات اتحاد جنبش را بیشتر می کند. تلفن های دستی هریک از شهروندان ما را به یک خبرنگار مبدل کرده است. انقلاب حاضر، کم کم بدل به انقلاب تصویری می شود. تمرکز و حجم اخبار مبادله شده کنترل نظام حاکم را هرچه بیشتر محدود می کند.

تکنولوژی خبررسانی، از مایکروسافت که صورت اولیه نوشتار بود، تا گوگل و یوتوب و فیس بوک و سهولت بکارگیری آنها و کم خرج بودن آنها، پدیده است که کمر هر نظام دیکتاتوری خواهد شکست. بکارگیری این تکنولوژی بهترین، سهل ترین، مؤثرترین و نافذترین نوع مبارزه مسالمت آمیز است.

بر این همه باید مقاومت منفی را افزود. اعتصاب، کم کاری، تحریم، به کارگیری روش های گوناگون که با خلاقیت های جدید مردم همراه است، هر روز بیش از پیش نظام را تضعیف می کند، شکاف را در میان طرفداران آن گسترش می دهد و پایداری ایدئولوژیک آن را که مشروعیت 30 سال آن را تضمین کرده بود متزلزل میکند. این همه روش هایی است که جنبش مردمی ما می بایست به کار گیرد.

شد که هنوز هم خاتمه نیافته است. باری وقتی پس از تحقیق و تفحص معلوم شد خبر از سوی دستگاه احمدی نژاد به بیت آفازده رسیده و این تازه اول کار است و به قول اصغر حجازی مدارک و مستندات دیگری در باب ارتباطات قدیمی تر نزد شیاطین دستگاه تحفه آرادان موجود است، سید مجتبی نچار شد سر به زیر اندازد و فرامین پدر را که «این آقای احمدی نژاد نوکر خوبی است و بهتر از او پیدا نمی کنیم» به گوش جان بشنود.

این را نیز اضافه کنیم که آقای خامنه ای مدتهاست حلقه اصحاب خاصه خود را تنگتر و تنگتر کرده است به گونه ای که غیر از سردار وحید (همان که در مراسم تنفیذ بین رهبر و احمدی نژاد ایستاده بود) و اصغر حجازی و البته علی اکبر خان طیب حضور ولایتی که همنشین حضرتش در چرتهای شاهانه است دیگر کسی را به ساختن راه نیست. و همه راهها به دفتر سید مجتبی ختم می شود. محمدی گلپایگانی نیز نه به حرمت ریاست دفتر مقام معظم رهبری، بلکه به عنوان پدر داماد آقا، همچنان لک و لکی در دفتر می کند. آقای حداد نیز میهمان چهارشنبه شهباست.

باری در کنار ستاد کودتا، و کمیته های فرعی، با شروع اعتراض عمومی، ستادی نیز برای کنترل بحران و سرکوبی مردم تشکیل شد که شرح آن از قرار زیر است.

الف: شورای کنترل بحران با عضویت، سردار سرلشکر محمدعلی - عزیزی - جعفری فرمانده کل سپاه، حجت الاسلام حسین تائب فرمانده کل بسیج، سردار سرتیپ مهندس حاج عزت ضرغامی مدیر عامل صدا و سیما، سعید جلیلی دبیر شورای عالی امنیت ملی و نماینده رهبر، سردار سرتیپ اسماعیل احمدی مقدم فرمانده کل نیروهای انتظامی، سردار رادان جانشین فرمانده کل و فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ.

ب: تیمهای بازجویی و تحقیق  
تیم یک: به ریاست تائب با عضویت سردار محقق (که در عین حال مسؤلیت سرکوب خیابانی و سرپرستی لباس شخصی ها را عهده دار بود)

تیم دوم: به ریاست سردار سرتیپ نقدی که مسؤلیت بازجویی از 28 تن از شخصیت های سرشناس ستادهای انتخاباتی موسوی و کروبی از جمله ابطی، تاج زاده، امین زاده، حجازیان، رمضان زاده و... را عهده دار بود. سه بازجوی جلال در این تیم بازجویی ها را انجام می دادند. جواد از اده بازجوی معروفی که بازجویی از خانم فهیمه در نوگرانی همسر سعید امامی و موسوی نژاد و قیّه و اکبر خوشکوشک را در جریان قتل های زنجیره ای عهده دار بود. همانکه زن مؤمنه و پاکدامنی چون همسر سعید امامی را وادار کرد به فساد اخلاقی و ارتباط با اسرائیل و آمریکا اعتراف کند. و این زن سالها نیمه خانم خجسته همسر رهبر بود.

جواد علوی معروف به جواد لولو و شکرکی بازجوی شماری از دانشجویان و رهبران تحکیم وحدت، دو بازجوی دیگر این تیم بودند. (در زمان جنگ گردانی در جبهه سومار و سپس دهران و دست آخر هویزه خدمت می کرد که نامش گردان حبیب بود. فرمانده این گردان محقق و معاون فرمانده حسین تائب بودند. مجتبی خامنه ای نیز به عنوان سرباز در این گردان خدمت می کرد. رشته الفت این سه از همین زمان بسته شد و در جریان حوادث اخیر نیز حضور محقق در رأس آدمکشان بسیجی و پیراهن شخصی ها و حسین تائب در رأس ستاد عملیات و نیز ریاست تیم یک بازجویی، گویای استمرار پیوند دیرین این دو با سید مجتبی بود.)

در مرحله اعتراف گیری ها و تنظیم اعتراف نامه ها، سعید مرتضوی، حسین شریعتمداری، حجت الاسلام احمد سالک نماینده رهبر و رئیس عقیدتی - سیاسی سپاه قدس نقش ویژه ای ایفا کرده که همچنان این نقش ادامه دارد. حکایت پس پرده ستادها و کمیته های فرعی و کمیته مقابله با بحران و... را در هفته های بعد باز خواهیم گفت.

## ضرورت مبارزه مسالمت آمیز

### عطا هودشتیان

مبارزات گسترده خرداد و تیرماه امسال و سماجت و پافشاری نظام حاکم بر موازین خود و عدم تمایل به گفتگو با ابوزسیون، شرایط پیشروی مبارزه مسالمت آمیز را بسیار پیچیده کرده است. برخی پیشاپیش، ضرورت نوعی مبارزه قهرآمیز را پیش کشیده اند. در حالی که درست برعکس، در همین شرایط سخت است که می بایست با تأکید بیشتر با اشکال جدید و خلاق، تا آنجا که امکان دارد مبارزه مسالمت را پیش برد. چرا؟

### چرا مبارزه مسالمت آمیز یک ضرورت است؟

نخست به آن دلیل ساده که مدنیت و شعور سیاسی و قانونی ما را افزایش می دهد. خواهیم گفت در شرایط مبارزه سهمگین علیه یک نظام دیکتاتور، چرا می بایست باز هم به دنبال گسترش شعور سیاسی و قانونی مردم بود؟ پاسخ آن که نمی خواهیم ماحصل مبارزه مردمی در حال حاضر پدیداری یک نظام دیکتاتوری جدید باشد. اما چه رابطه ای میان این دو وجود دارد؟

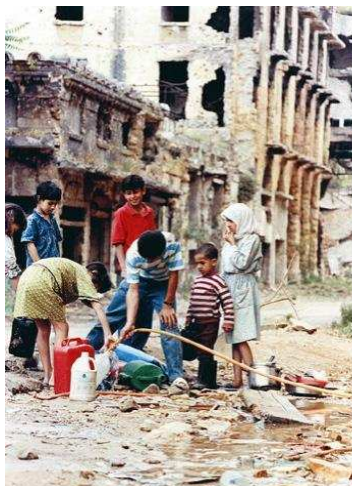
در غالب امور، روش یک مبارزه سیاسی ماهیت عمل و عمل کننده را بر ملا می کند. آنکس که روش خشونت آور و قهرآمیز را در یک مبارزه ضد دیکتاتوری به کار می گیرد، امکانات برپایی یک نظام واقعی دمکراتیک را محدود کرده است. زیرا جریان مبارزه مردمی آموزشی است که در آن جوانان، زنان و فعالین، خود معنای دمکراسی را درک می کنند و هر روز تمرین می کنند. همین جا، همین الان، در همین کوچه و خیابان و در طی همین مبارزه معین، می بایست تمرین دمکراسی را آغاز کرد. این را



## ثروت ایران به کجا فرستاده می شود؟

جمهوری اسلامی سالانه 100 میلیون دلار کمک نقدی به حزب الله لبنان می کند. برخی گزارشها حاکی از روزی ۶ میلیون دلار به کشورهای متحد دارد و جمع کمک سالانه ۲۰۰ میلیون دلار برآوده می شود.

لبنان با این کمک ها ۳ ماه بعد از زلزله اسرائیل باز سازی شده ، ساختمانهای مجلل سربرکشیده اند و میدانین زیبا شکل گرفته اند. خوزستان بعد از ۲۴ سال و لار پس از ۶ سال هنوز ویرانه اند. گزارش تصویری در شماره قبل توسط A-D @ به همراه گزارشات زیر ، نشان می دهد که سرمایه ملی ایران چگونه به تاراج می رود.





## گزارش خبرگزاری فرانسه

### اسرائیل نابود می کند، ایران می سازد

در تابلوهای ورودی روستاهای جنوب لبنان نوشته شده: "اسرائیل نابود می کند، ایران از نو می سازد." این تابلوها در واقع نشان از سرمایه گذاری های اصلی ترین حامی حزب الله شیعه دارد که می خواهد جاده ها و پل های از بین رفته توسط بمب و موشک های اسرائیلی را از نو بسازد. از سواحل مدیترانه در غرب تا دشت های شرقی بقاع، صدها کیلومتر جاده در جنوب و جنوب شرقی لبنان دارد بازسازی می شود و بیل های مکانیکی و غاطک ها بی وقفه مشغول پر کردن گودال ها، ریختن آسفالت و تعمیر زیرسازي جاده ها هستند. تابلوهایی که در جاده ها و پل ها نصب شده اند حکایت می کنند "کمک مردم ایران به جنوب لبنان." یک سال پس از اعلام آتش بس بین نیروهای اسرائیل و حزب الله، ایران نیز به مانند دیگر کشورهای منطقه مانند قطر و عربستان سعودی در مسابقه بازسازی جنوب لبنان شرکت کرده و به عنوان حامی اصلی حزب الله از نظر مالی و سیاسی در زمینه بازسازی و مرمت جاده ها، بیمارستان ها، مدارس و پل ها سرمایه گذاری کرده است. در یک منطقه کوهستانی واقع در جنوب شهر نبطیه، کارگران بیل به دست در خیابان های روستاها کار می کنند. در اینجا نیز می توان تابلوهایی را که از کمک های مالی ایران می گویند دید: "25 مرکز پزشکی، 510 کیلومتر جاده فرعی، 200 پروژه بازسازی زیرساختی، 73 مرکز آموزشی..." در پایین این تابلوها نیز می توان امضای "کمیته کمک ایران برای بازسازی لبنان" را مشاهده کرد؛ نامی که بر روی اکثر دیوارها، برجسب های روی بولدورها و لو درها و همچنین روی کلاه کارگران دیده می شود. این کمک ها که به هدف بازسازی در این منطقه انجام می شوند، همچنین جنبه تبلیغاتی بسیار بالایی دارند، زیرا آبادانی این منطقه از دهه ها قبل همواره از سوی دولت لبنان فراموش شده است. ریذا عطوی، مهندس لبنانی و ناظر پروژه، در خصوص کمک های ایران می گوید: "ایران در حال حاضر مشغول ساخت 150 کیلومتر جاده است که 70 روستا و حومه مختلف را به یکدیگر وصل می کند. جمهوری اسلامی برای این منظور دفتری در بیروت افتتاح کرده است." این مهندس لبنانی می افزاید: "50 مهندس، 10 ایرانی و 40 لبنانی، بر کارهای انجام شده توسط 20 شرکت لبنانی نظارت دارند." آقای عطوی همچنین تأیید می کند که این فعالیت ها در هماهنگی کامل با دولت لبنان، به ویژه با وزارت امور اجتماعی انجام می شود. ولی ایران برخلاف قطر، بودجه پروژه های خود را به طور مستقیم و بدون واسطه دولت بیروت تأمین می کند. هزینه پرداخت شده توسط ایران هنوز مشخص نیست و میزان کلی این کمک ها هرگز از سوی دولت لبنان اعلام نشده است. یکی از منابع دولتی که نخواست نامش فاش شود به فرانس پرس اظهار داشت: "دولت از وجوه پرداخت شده هیچ گونه اطلاعی ندارد. در چنین شرایطی، برای دولت بسیار مشکل است که واقعیت پروژه های اعلام شده را تأیید کند. ما در تلاشیم ببینیم آیا این پروژه ها واقعاً به تحقق پیوسته اند."

## گزارش ایرنا

### ۶۰۰ طرح عمرانی در لبنان

سفیر جمهوری اسلامی ایران در لبنان تأکید کرد، همه اقدام های ایران در کمک به از بین بردن آثار جنگ سال 1385 رژیم صهیونیستی به لبنان، از طریق دولت این کشور انجام شده است.

به گزارش ایرنا از بیروت، محمدرضا شیبانی روز سه شنبه پس از دیدار با فواد سنوره نخست وزیر لبنان، با اعلام این مطلب گفت: مبالغ بسیاری از طرح ها، تنها پس از پایان اجرای آن ها می تواند مشخص شود.

شیبانی اظهار داشت: جمهوری اسلامی ایران با ایمان به مسوولیت شرعی و انسانی خود، طرح های کمک به لبنان را انجام می دهد. سفیر ایران در لبنان گفت: در گفت و گو با سنوره، گزارشی از جایگاه بالایی ایران در سطح منطقه ای و بین المللی و شرعی در باره اکتشاف ها و اختراع ها و دستاوردهای علمی ایران ارایه کرده است.

وی تأکید کرد: موضعگیری ایران مبنی بر آن است که امکانات خود را در اختیار ملت های منطقه قرار دهد.

شیبانی اظهار داشت: 142 مرکز آموزشی، 51 مرکز دینی، 19 مرکز بهداشتی، 10 پل اصلی، 12 پل فرعی، 630 راه فرعی، توزیع 92 ژنراتور برق به مناطق آسیب دیده، همکاری با 12 شهرداری برای ایجاد پارک های عمومی و مراکز تفریحی از جمله اقدام های انجام شده توسط جمهوری اسلامی ایران در بازسازی لبنان است.

به گفته وی، 12 مرکز آموزشی، 14 مرکز دینی و 13 شبکه راه نیز در دست اجرا است. ستاد ایرانی کمک به بازسازی لبنان پس از جنگ سال 2006 رژیم صهیونیستی علیه این کشور، پیش از این اعلام کرده، بیش از 400 طرح عمرانی را در مناطق مختلف لبنان اجرا کرده است.

به گفته این ستاد، جمهوری اسلامی ایران، اجرای نزدیک به 600 طرح عمرانی از جمله ساخت و بازسازی مراکز مختلف آموزشی، دینی، پزشکی، پل ها، شهرسازی، برق و امور زیربنایی را بر عهده گرفته که تاکنون امور اجرایی بیش از 70 درصد آنها به پایان رسیده است.

همچنین از 375 کیلومتر راه اصلی و فرعی که ایران، بازسازی آن را پذیرفته، تاکنون بیش از 200 کیلومتر، معادل 55 درصد کامل شده است.

جمهوری اسلامی ایران از جمله نخستین کشورهایایی بود که چند روز پس از جنگ ویرانگر رژیم صهیونیستی علیه لبنان، با اعزام نمایندگانی، آمادگی خود را برای کمک به بازسازی این کشور اعلام کرد.

در جنگ 33 روزه رژیم صهیونیستی علیه لبنان، نظامیان اسرائیلی بیش از یک هزار لبنانی را به شهادت رساندند و میلیاردها دلار خسارت به بخش های مختلف اقتصادی از جمله ساختمان ها و اماکن عمومی وارد کردند که جمهوری اسلامی ایران و برخی کشورهای دیگر بطور مستقیم کار بازسازی بخشی از این خسارت ها را بر عهده گرفته اند.

## سید حسن نصر اله

### رهبران ایران به وظیفه ی اخلاقی و دینی خود عمل می کنند

سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله لبنان ضمن قدردانی از جمهوری اسلامی ایران به خاطر کمک هایی که به حزب الله می کند اعلام داشت "هیچ کس نباید در نتیجه ی داشتن رابطه با ایران احساس شرمندگی کند".

روزنامه ی عرب زبان الشرق الاوسط چاپ لندن با نقل اظهارات دبیر کل حزب الله لبنان در این باره نوشت "سید حسن نصرالله افزود ایران از ما حمایت می کند و ما به این حمایت افتخار می کنیم کجای این مسئله شرم آور است".

سید حسن نصر الله همچنین از مواضع ایران در حمایت از "گروه های مقاومت لبنان و فلسطین" دفاع کرد و خاطر نشان کرد "اگر ایران در درباره ی فلسطین و ملت های منطقه سازش کند در آن صورت امریکا دیگر مشکلی با ایران نخواهد داشت".

دبیر کل حزب الله لبنان کمک های ایران به حزب الله در اثنای جنگ برای آزاد سازی جنوب لبنان را مورد اشاره قرار داد و گفت "رهبران ایران بر این اعتقاد هستند که به وظیفه ی اخلاقی و دینی خود عمل می کنند."

## کمک ماهانه 90 هزار تومانی ایران به صدهزار کارگر فلسطینی

بعد از حمله اسرائیل به فلسطین، در روز قدس و دعوت کمیته امداد با استقرار پایگاه در مکان‌های خاصی نسبت به جمع‌آوری کمک‌های مردمی جهت اهدا به مسلمانان مظلوم فلسطین اقدام کرد. ارزش ریالی کمک‌های جمع‌آوری شده برای مسلمانان مظلوم فلسطین افزون بر 1/4 میلیارد ریال بود. البته این کمک‌ها تنها گوشه‌ای از کمک‌های ایران به مردم فلسطین است. پیش از عید، نخست‌وزیر فلسطین از کمک 250 میلیون دلاری ایران به تشکیلات خودگردان و فلسطینیان خبر داد. به گزارش آفتاب، اسماعیل هنیه سخنانش در شماره روز پنجشنبه روزنامه لبنانی السفير منتشر شده، گفت: «نتیجه دیدارم از ایران حمایت مالی از فلسطین به ارزش 250 میلیون دلار (برابر 225 میلیارد تومان) و ارائه چند طرح برای حمایت مالی و اقتصادی مستقیم از دولت و ملت فلسطین بود.» هنیه همچنین گفت: «از جمله این کمک‌ها برای مثال اختصاص 120 میلیون دلار (برابر 108 میلیارد تومان) برای حمایت مالی از دولت فلسطین در سال 2007 و نیز اختصاص 45 میلیون دلار برای پرداخت حقوق کارمندان سه وزارتخانه از وزارتخانه‌های تشکیلات خودگردان فلسطین و پرداخت مطالبات خانواده‌های فلسطینی برای 6 ماه است.» هنیه که با این روزنامه لبنانی گفت و گو می‌کرد، افزود: «ایران پذیرفته به 100 هزار کارگر فلسطینی در ماه 100 دلار بپردازد و برای 6 ماه به این کار ادامه دهد که جمع آن 60 میلیون دلار می‌شود.» به گفته او «ایران همچنین پذیرفته به هر کدام از سه هزار ماهگیری که از چند ماه پیش از رفتن به دریا محروم شده‌اند، در ماه 100 دلار بپردازد و تا 6 ماه به این کار ادامه دهد که جمع کل آن 8/1 میلیون دلار می‌شود.» نخست‌وزیر فلسطین در پایان گفت: «ایران مرکز فرهنگی فلسطین و کتابخانه‌هایی ملی با ارزش 15 میلیون دلار خواهد ساخت و دو هزار خانه ویران‌شده را به ارزش کل 20 میلیون دلار ترمیم خواهد کرد.»

## کمیته امداد افغانستان

افغانستان کشوری با مساحت 652 هزار کیلومتر مربع که نزدیک به 5/2 میلیون نفر جمعیت دارد. با استمرار جنگ داخلی در این کشور، امداد رسانی کمیته امداد به افغانستان از تابستان سال 77 متوقف شد اما با آغاز دوران بعد از طالبان مجدداً فعالیت کمیته امداد در دی ماه سال 80 در شهر کابل و در سال 81 در شهرهای هرات و نیمروز (زرنج) آغاز شد. در پایان سال 86 تعداد 5252 خانوار با جمعیت 21777 نفر تحت حمایت کمیته‌های امداد این کشور قرار داشته‌اند. به علاوه در این سال 745 خانوار شامل 3498 نفر دیگر نیز به صورت موردی طی یک یا دو مرحله از خدمات کمیته امداد بهره‌مند شده‌اند.

## کمیته امداد آذربایجان

جمهوری آذربایجان با مساحت 86600 کیلومتر مربع حدود 8 میلیون نفر (تقریباً اندازه تهران) جمعیت دارد. کمیته امداد در این کشور تعداد 464 شهر و روستا را تحت پوشش قرار داده است. در پایان سال 86 تعداد 9593 خانوار با جمعیتی معادل 27875 نفر به صورت دائمی تحت حمایت کمیته‌های امداد جمهوری آذربایجان قرار داشته‌اند. به علاوه در این سال کمیته امداد تعداد 5148 خانوار با جمعیت 15272 نفر دیگر را به صورت موردی تحت حمایت و مساعدت خود قرار داد. مجموع کمک‌های پرداختی به مددجویان و هزینه‌های اداری و عملیاتی کمیته‌های امداد جمهوری آذربایجان در سال 86 مبلغ 1/86 میلیون منات جدید (معادل 2211694 دلار، معادل 5/20 میلیارد ریال) بوده‌است.

## کمیته امداد سوریه

سوریه کشوری است با مساحت 185 هزار کیلومتر و جمعیت حدود 5/18 میلیون نفر. تعداد کل خانواده‌های تحت حمایت کمیته امداد سوریه در پایان سال 85، 2126 خانوار با جمعیت 9289 نفر بوده. در سال 85 جمع کمک‌های کمیته امداد سوریه 47.862.111 لیره سوریه، معادل 8/8 میلیارد ریال یا معادل 957.242 دلار بود.

## کمیته امداد کومور

به نظر تان کومور کجاست. شاید نام آن را تا به حال نشنیده باشید، اما حتماً عکس رقص‌های عجیب و غریب افرادی که خود را شبیه مردم بدوی آفریقا آرایش کرده بودند جلوی رئیس‌جمهور کشورمان دیدید. رقصی در حاشیه دیدار احمدی‌نژاد از کومور و چند کشور آفریقایی که اواخر سال گذشته ایرنا آن را با آب و تاب زیاد و طی چند خبر منتشر کرد. کومور یک کشور است، که تاریخ اعلام موجودیتش به نیم قرن نمی‌رسد. کشوری با کمتر از یک میلیون نفر جمعیت، یعنی چیزی حدود 790 هزار نفر و مساحتی حدود 2 هزار کیلومتر مربع. برای اینکه ابعاد کومور دستانتان بیاید آن را با تهران مقایسه کنید. تهران 19 هزار کیلومتر مربع وسعت دارد و بیش از 7 میلیون نفر جمعیت (برخی آمارها جمعیت تهران را تا 12 میلیون هم منتشر کردند) همین کشور کوچک هم در جنوب شرقی آفریقا از چشم مسولان ما مخفی نمانده و آنها به دعوت مقامات عالی‌رتبه کشورهای آفریقایی و با

## گزارش روزنامه اعتماد ملی

### جزئیات ارسال ثروت ایران به دیگر کشورها توسط کمیته امداد

لبنان: 3/141 میلیارد، سوریه: 8/8 میلیارد، آذربایجان: 5/20 میلیارد، تاجیکستان: 12.3 میلیارد، ماهانه 90 هزار تومان به صدهزار کارگر فلسطینی.

کمیته امداد امام در اختیار حزب مؤتلفه اسلامی - از شرکای اصلی کودتاجیان - است. اعضای این حزب عمده تجارت ایران را از آن خود کرده‌اند، د یودجه کشور سهمیه نجومی دارند و درآمد املازده‌ها و صندوق‌های اعانه سراسر کشور هم به خزانه آنها واریز می‌شود.

طبق آرم کمیته امداد این درآمدهای کلان باید صرف فقرو یتیمان ایران شود. اما بخش عمده آن به کشورهای منطقه ارسال می‌گردد.

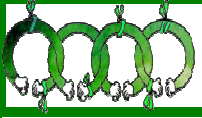
چندی پیش سرپرست کمیته امداد گفته بود: جهیز به‌دادن کمیته امداد به دختران دم‌بخت برخی از کشورها نه تنها هزینه نیست بلکه سرمایه‌گذاری برای کشور به‌حساب می‌آید زیرا با هدف انتقال فرهنگو الگوی جمهوری اسلامی به این کشورها انجام شده و دیپلماسی رسمی از آن سود می‌برد. این اظهار نظر به سرعت مورد توجه مردم قرار گرفت. شاید چون مردمی که در عوارضی و خیابان‌ها پول به صندوق‌های صدقات می‌ریزند تازه فهمیدند ممکن است پولی که به صندوق می‌ریزند تا بلاگردان خود و خانواده‌شان باشد، ممکن است صرف خرید کامپیوتر برای دختران کومور یا صرف خرید جهیزیه برای دختران آذربایجان شود. جالب آنکه طی چهار سال اخیر هم‌زمان با روی کار آمدن دولت نهم، سرپرست کمیته امداد نیز که بعد از انقلاب (24 سال) با حکم امام و بعد رهبری ابقا شده بود، تغییر کرد و با آمدن سرپرست جدید در برخی موارد آمار کمک‌ها گاه تا 100 درصد افزایش داشته است. از طرف دیگر، کمک‌های کمیته امداد در حالی به کشورهای دیگر در جریان است که بعضاً رفتارهای غیرعادی از سوی برخی از این کشورها می‌شود. یکی از آنها آتش زدن روغن‌های اهدایی کمیته امداد به آذربایجان بود که در سکوت خبری کسی به آن توجه نکرد. کمیته امداد ایران به برخی کشورهای کمک می‌کند که اصولاً در زمره کشورهای عقب‌مانده و جهان سوم هستند. برای مثال تهیه جهیزیه برای دختران کومور. تمام کشور کومور 700 هزار نفر جمعیت دارد و حتی در کومور یک هوپیمای برای سفر رئیس‌جمهورش سامبی که از شاگردان آیت‌الله مصباح نیز هست، وجود نداشت و ایران برای آمدن سامبی به ایران برایش هوپیمای فرستاد.

## کمیته امداد لبنان

کشوری که سید حسین نصرالله اهل آنجاست 10452 کیلومتر مربع مساحت دارد اما جمعیت آن مثل مساحتش تقریباً نصف تهران است! ممکن است ندانید، ولی همه مردم آن را مسلمانان تشکیل نمی‌دهند، قومیت‌های لبنان هم متفاوت است، برخی از آنها در ایران هم هستند. عرب‌ها ۶۰ درصد، آسوریان و سریانی‌ها ۳۶ درصد و ارمنی‌ها ۴ درصد، کردها و یهودیان یک درصد از جمعیت لبنان را تشکیل می‌دهند. در لبنان از اواخر سال 66 کمیته‌های امداد امام خمینی لبنان تاسیس و رسماً شروع به کار کردند. تعداد واحدهای کمیته امداد لبنان در پایان سال 85 (بعد از حدود دو دهه فعالیت) 20 واحد بود. تعداد 460 شهر و روستای لبنان تحت حمایت کمیته‌های امداد قرار دارند. تمامی شاخه‌های اصلی به صورت شورایی مرکب از 3 یا 5 نفر اداره می‌شوند و واحد مرکزی نیز که به‌صورت شورای 5 نفره اداره می‌شود، مسوولیت هماهنگی و نظارت بر کار تمامی شاخه‌ها را به‌عهده‌دارد. مجموع کمک‌های پرداختی به مددجویان کمیته‌های امداد لبنان در سال 85 بیش از 1/23 میلیارد لیره لبنان معادل 928/5364/1 دلار (3/141 میلیارد ریال) بوده است. کل خانوارهای تحت حمایت کمیته‌های امداد لبنان در پایان سال 85 هفت هزار و 486 خانوار با جمعیت 16 هزار و 45 نفر بودند. تعداد تحت حمایت‌های سال 85 در مقایسه با سال قبل، یعنی سال 84 (5212 خانوار با جمعیت 13172 نفر) از نظر تعداد خانوار 6/43 درصد و از نظر جمعیت 8/21 درصد افزایش داشته است.

## کمیته امداد تاجیکستان

تاجیکستان کشوری با مساحت 143 هزار کیلومتر مربع و حدود 7 میلیون نفر جمعیت است. کمیته امداد در سال 73 در شهر دوشنبه افتتاح شد. در پایان سال 86 تعداد 7154 خانوار با جمعیت 27967 نفر تحت حمایت کمیته‌های امداد این کشور قرار داشته‌اند که اکثریت آنها از خانواده‌های بی‌سرپرست و مهاجرین مسلمان بودند. ضمن اینکه تعدادی از خانواده‌های روس تبار هم از حمایت‌های این نهاد برخوردارند. مجموع کمک‌های پرداختی به مددجویان و هزینه عملیاتی کمیته امداد تاجیکستان در سال 86 بیش از 4.615.451 سامانی معادل (12.3 میلیارد ریال یا 1.341.701 دلار) بوده است



ardanews

Photo: Hosein Shirali



ardanews

Photo: Hosein Shirali



ardanews

Photo: Hosein Shirali



FARS

Photo: Mahla Darian

FARS NEWS AGENCY

نماینده‌های سیاسی و فرهنگی کشورمان در کشورهای تانزانیا، کومور، سیرالئون و ماداگاسکار ارتباطات و مراودات و اقدامات اجرایی خاصی را انجام دادند. (همان کشورهایی که چند وقت پیش محمود احمدی‌نژاد سفری به آنها داشت) از آن جمله می‌توان به تأسیس دفتر کمیته امداد در کومور اشاره کرد. این دفتر در کومور فعالیت‌هایی نظیر سایر کشورها انجام داده است. مثل راهاندازی مرکز آموزش فنی و حرفه‌ای در چهار رشته: کامپیوتر، برق ساختمان، برق صنعتی، خیاطی و تجاری کمیته امداد از زمان تأسیسش در کومور بیش از 500 خانوار محروم و دارای یتیم در کشور کومور را تحت حمایت قرار داده است. البته تعداد افراد تحت حمایت منتشر نشده است، اما اگر خانوارها را 5 نفری در نظر بگیریم یعنی کمیته امداد در کومور 2500 نفر از مجموع 790 هزار نفر جمعیت کومور را تحت حمایت قرار داده است. البته کوموری‌ها هم قدر کمک‌های ایران را می‌دانند. به گزارش برنا اوایل سال گذشته احمد عبدالله محمد سامی رئیس‌جمهور کومور طی سخنانی در سالن اجتماعات دفتر کمیته امداد امام خمینی (ره) در کومور از زحمات جمهوری اسلامی ایران به ویژه کمیته امداد امام خمینی (ره) در این کشور قدردانی کرد. به گزارش این خبرگزاری سامی طی این سخنرانی ضمن بیان صحبت‌های رئیس‌جمهور ایران در زمینه فراهم کردن امکانات مناسب توسط ایران در کشور کومور، حضور کمیته امداد در کومور را برای این کشور بسیار خوشایند دانست.

## سامبی شاگرد مصباح

احمد عبدالله محمد سامبی (زاده ۵ ژوئن ۱۹۵۸) معروف به آیت‌الله سیاستمدار و روحانی مسلمان سنی (البته در بخش بعدی می‌خوانید که در خاطرهای از احمدی‌نژاد، او سامبی را شیعه می‌داند!) اهل مجمع‌الجزایر قمر است. او در سال ۲۰۰۶ رئیس‌جمهور این کشور شد. به قدرت رسیدن او حاصل نخستین انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در تاریخ سراسر کودتای کومور بود. او همچنین نخستین رئیس کشور کومور است که از انجوان می‌آید، جزیره‌ای که در سال ۲۰۰۱ درخواست خود برای جدا شدن از اتحاد جزایر کومور را کنار گذاشت. سامبی مانند اکثر اهالی دیگر قمر مسلمان سنی است و لقب آیت‌الله را به خاطر اقامت و تحصیلش در شهر قم بر او نهاده‌اند. او در قم در مورد نظریه سیاسی اسلامی مطالعه می‌کرد و گفته می‌شود شاگرد محمدتقی مصباح یزدی بوده‌است. پس از آن تحصیلاتش را در سودان و عربستان سعودی پی گرفت.

## هواپیمای اختصاصی ایران برای آیت‌الله

یکی از نقدهای جدی احمدی‌نژاد نسبت به دولت اصلاحات، استفاده دولتمردان اصلاحات از هواپیمای تشریفاتی بود. اما در دولت احمدی‌نژاد هرچند خود او از هواپیمای اختصاصی پیشین استفاده نمی‌کرد، اما برای سامبی از ایران هواپیمای فرستاده شد تا به ایران بیاید! یک سایت حامی‌دولت نهم خبر از آن داد که برای سفر رئیس‌جمهور کومور به ایران، احمدی‌نژاد دستور داده است که یک هواپیمای فالکون از ایران به کومور برود تا او را با خود به ایران بیاورد. این رسانه حامی‌احمدی‌نژاد که در چند ماه گذشته به انتشار برخی خاطرات از زبان دوستان و اطرافیان رئیس دولت نهم روی آورده است، نوشت: «رئیس‌جمهور کومور، مسلمان و شیعه است. در ایران درس خوانده و شاگرد آقای مصباح یزدی بوده. می‌خواست بیاید ایران؛ اما چون هواپیمای مناسبی برای آمدن به ایران در اختیار نداشت، دکتر دستور داد یک هواپیمای فالکون بفرستند تا او را بیاورد.»

## آتش زدن محموله روغن در آذربایجان

در سال 87 مثل سال‌های گذشته، دفتر خارج از کشور کمیته امداد امام خمینی (ره) (آذربایجان) محموله‌هایی را در قالب کمک‌های کالایی که همه ساله برای شهرها و روستاهای این جمهوری مثل: باکو، لنکران، گوپچای و گنجه و... ارسال می‌کرد، فرستاد. اما گویا یکی از محموله‌های روغن نباتی که مانند سال‌های قبل به این جمهوری فرستاده شده بود توسط مقامات جمهوری آذربایجان در شهر لنکران به آتش کشیده شده است.



AFP





## حرف روز

### مبارزه با هزینه کم

محسن سازگارا



سؤالات متعددی مطرح شده در مورد اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی که با اجازه تون می گذارم برای بحث فردا و اینکه چرا جنبش ما به اظهارات آقای رفسنجانی و دیگران بستگی نداره و اساساً ایشان چه حرفی زده و یا چه نقشی بازی کرده یا می تونه بازی بکنه. اما امشب یک موضوع فقط داریم روش بحث بکنیم. و اون هم سؤال جدیدیست که راجع به تشکیلات و مبارزات بی خشونت مطرح شده سؤالات متعددی اومده که من برای توضیحش باید یک کمی راجع به مفهوم اساسی مبارزات بی خشونت، توضیح بدم. برای اینکه این را توضیح بدم، سه تا شکل هست که کشیدم و برای شما در واقع به کمک این شکل ها اون چیزی را که می خوام بگم، توضیح می دهم.

توضیح شکل: فرض کنید که این میدان مبارزه ای است که ما داریم. یعنی حکومتی که رهبری در رأسش قرار گرفته، مقامات حکومتی از جمله دولت کودتا ساخته چسبیده بهش و زیر نظر او قرار دارند و این ساختار روی دوش ستون هایی است که به عنوان مثال ستون اداری و بوروکراسی دولت را کشیدم، ستون اقتصادی و نهادهای اقتصادی قرار داره، ستون امنیتی که امنیتی- نظامی و این جور ارگان ها و بخش های فرهنگی و رادیو- تلویزیون و امثالهم و مذهبی که نهادهای مذهبی حکومتی یا سوء استفاده ای که این حکومت از نهادهای مذهبی می کند و در نهایت هم مردم، مردمی که در این ساختار حکومتی می خواهد به آنها حکومت بکنند. همین جا بگویم که در حکومت فعلی کودتایی در واقع بسیاری از این ارگان ها یعنی ارگان های اداری، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و حتی مذهبی در اون سازمان حکومتی که قرار این ها را هماهنگ بکنه بیش از همه در سازمان سپاه به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تجمع شده و اون سازمان سعی می کنه که اون همه این امکانات را به خدمت خودش بگیره. حالا مردمی که ناراضیند از یک چنین حکومتی وقتی که می خوان باهات مبارزه کنند، می خوان باهات دولت کودتا ساخته ای رو که بهشون حکومت می کنه، ساقط بکنند.

دوره پیش روشن هست. راه اول که معمولاً به طور خلاصه من اسمشو گذاشتم راه مبارزه خشونت آمیز. در این راه حل ها یک گروه نخبه معمولاً چریک ها، مبارزین مسلح پیدا می شوند که سعی می کنند در هر کدام از این ستون ها بتونند خودشون رو برسوند به مبارزه با سران، اون رهبران و از اونجا هم در نهایت بتونند حمله بکنند به اون رهبری اصلی و به این ترتیب در واقع حکومت را ضعیف بکنند و ساقطش بکنند. معمولاً در مبارزات خشونت آمیز برای این که نوع فعالیتی که توام با درگیری، خشونت، خطر و امثالهم هست به گونه ای هست که همه مردم نمی توانند در آن مشارکت بکنند یک گروه نخبه، اهل خطر کردن و ریسک کردن بالا و آموزش دیده می توانند وارد به این قبیل مبارزات بشوند. حتی اگر چهار تا کار ساده هم باشه مثل کوکتل مولوتف انداختن، آتش زدن و امثالهم، عامه مردم دیگه نمی تونند مشارکت کنند و این مسلحین هستند که این کار را می کنند، می روند و در واقع شرکت می کنند و از مردم فاصله می گیرند و با این روش می روند که حکومت را را ساقط بکنند. معمولاً حکومت هم از همین مسیرها با همین ابزارها سعی می کند که اون سازمان را متلاشی بکنه، ارتباطاتش را پیدا کنه، رهبران و فعالینش را دستگیر کنه و داغونش بکنه. اما در مبارزات بی خشونت، ما در واقع درست مفهوم برعکس می شه، در مبارزات بی خشونت، اصل بر این است که تاکتیک ها و روش هایی انتخاب می شه که به دلیل صلح آمیز بودن، مدنی بودن هر چه بیشتر عامه مردم را در خودش درگیر می کنه و به جای اینکه مردم بخوان بروند و برسند به این سران حکومتی سعی می کنند که این ستون های حکومتی را از پائین شروع می کنند ریزش دادن و به مردم نزدیک کردن. به این ترتیب بین ستون ها و اون ساختار حکومتی اختلاف می افته، فاصله می افته و بین اون ساختار حکومتی و رهبری هم فاصله می افته به این ترتیب، به این دلیل که این گونه مبارزات بی خشونت اصل بر اینه که هر آکسیونی که اتخاذ می شه، وقتی موفقه که همه مردم هر چه بیشتر بتونند درش شرکت کنند و برای اینکه همه مردم شرکت کنند وقتی هزینه بالا می ره برای یک مبارزه، روشی را انتخاب می کنیم که هزینه را پایین می آورد. مثلاً اگر تظاهرات در خیابان هزینه اش بالا می ره با ماشین تظاهرات می کنیم که باز بتونند بیشتر مردم شرکت کنند وقتی تو کوچه اوامدن مشکل ایجاد می کند سر پشت بوم می شه الله اکبر گفت، می شه به دیوار مثلاً یک شعاری نوشت. به هر حال روش هایی که هر چه بیشتر مردم درش مشارکت کنند اولاً و ثانیاً هر چه بیشتر بین ستون های حکومتی اختلاف بندازه، اصل بر این است که نیروهای پشت اون رهبر در ساختار حکومتی مثل لایه های پیاز از همدیگر باز بشه و هر چه بیشتر از اون رهبری که الان در این بحث فعلی ما ستاد کوتایی است که زیر نظر پسر آقای خامنه ای، مجتبی خامنه ای هست و نهایتاً به خود رهبر گزارش می کنه، هر چه بیشتر در واقع اون ها رو فاصله بندازه، بین نخبگان حکومتی، ببینید که دو نگرش، دو روش برای برخورد با یک حکومت. روش خشونت آمیز که عمدتاً هل می ده که حکومت را که یک جا با هم متحد می شه و دیگری روش بی خشونت که فاصله را زیاد می کنه و بر ریزش ستون های حکومتی در درون مردم استواره. البته مبارزات بی خشونت، جایی موفقه که عامه مردم، مثل شرایط فعلی ایران از یک حکومت اجنبی ساخته از این حکومت ناراضیه به خصوص این حکومت کودتایی فعلی با کارهایی که کرده با تجاوز در زندان ها کارهایی رو کرده که یک قشون خارجی و یک ارتش بیگانه در یک کشور دیگه می کنه، به یک ملت اعلان جنگ کرده، فقط بحث این نیست که فقط یک سری مخالف سیاسی را خواسته باشه ساکت کنه یا از میدون بیرون کنه، بلکه با خشونت، وحشی گری که کرده، تجاوز و دستگیری، کشتن و در خیابان تیراندازی کردن، در واقع رفتار یک قشون بیگانه را کرده. بنابراین مردم متقابلاً حق دارند که مجموعه، متشکل بشوند و مجموعه در واقع با هر دستی که می تونند به هم دیگر بدهند و هر جوری که می تونه هر کس به هر اندازه ای کمک بکنه تا به اصطلاح حکومت کودتایی را پایین بیاره. با این مقدمه و با این بحث شما می بینید که بحث تشکیلاتی که ما می کنیم که روز گذشته راجع بهش صحبت کردیم، ناچاریم حالا به اون مدل برگردیم، اون مدل در خدمت این است که چگونه گروه های فعال درون مردم، هر چه بیشتر بتونند ساختار های حکومتی را فرسایش بدهند، بتونند ستون های حکومتی را بیارن پائین و هر چه وسیع تر در میان مردم کار بکنند.

یک بحث هم می مونه که وقتی این گروهها، شکل بگیرند و یک خرده ورزیده تر بشند، چگونه در واقع انتخابات بکنند، اون انتخابات بتونه ساختار هدایت کننده را شکل بده، تا فردای دیگر شادو پیروز و موفق باشید. به امید پیروزی



## هذیان های امروز من ناصر اطمینان

تمام روز وارونه فکر میکنم  
و ماه / زل زده است به من / از این دریچه ی تنگ.  
پاهایم به سقف نمی رسند  
و تازه، اگر هم می رسیدند،  
توان رفتن نبود.

عشق دردی است، نفس گیر  
و خاطره ی یک شاخه گل  
تنها پل امید به فردا.

امروز چقدر پر حرفی کردم  
با این سکونتم،  
دریغ که گوشه شنوا نبود  
و باز اصرار بود که: "بگو!"  
از اذان غروب هم / امروز / خبری نیست  
و ماه / زل زده است به من / از این دریچه ی تنگ.

تحمل چیز خوبی است،  
اما، ای کاش، تحمل نکرده بودیم، اینقدر.

حیف! که قلم و کاغذ درست و حسابی ندارم،  
حوس کرده ام که شعری بنویسم، برای نوه ام،  
شاید روزی، روزگاری، به یاد من بیفتد  
و بگوید: "حیف!"  
همانطور که من گفته ام تا بحال- بار ها-:  
- "حیف! حیفش بود مرتضی!"

خسته ام، خسته ام و درد دارم در سرم،  
از فشار این روز وارونه  
و ماه زل زده است به من / از این دریچه ی تنگ.

ای کاش کسی پایم را بخاراند،  
تازه می فهمم که چه نعمتی است سلامتی،  
چه نعمتی است، دستانی که آزاد باشند  
و بتوانند بخاراندند هر جای بدن را که بخواهی- هر وقت.

ای کاش، این روز / روز وارونه / تمام می شد  
و این ماه را کسی خاموش می کرد  
و همسایه ام اینقدر سر و صدا نمی کرد  
و من می توانستم

چشمم را کمی بر هم گذارم  
سال هاست که نماز نخوانده ام  
ولی امروز، دلم لک زده است،  
برای شنیدن اذان مغرب.  
باید به فکر فردا باشم.

فردا که پاهایم،  
از فضاگردی برگشتند،  
به بازار خواهیم رفت.  
قبل از هر چیز،

پرده می خرم  
برای این دریچه ی تنگ  
و یک شاخه ی گل،  
از باغچه خواهیم چید  
و به تو خواهیم داد  
تا گاه به گاه  
به یادش بیفتی

در وقتی که / پاهایت به سقف نمی رسند.  
"ادم باید همیشه، به فکر فردا باشد."  
مادرم می گفت این را:

## از لابلای همهمه و سرب شاهرخ تندرو صالح

اندوه من همیشه گران بود  
که در طنین همهمه ها گم بودم  
و ساقه و نیایش سبزی که رسته بود  
در بی پناهی من سرگردان  
در سایه ها  
سپاهی ها  
بر سنگ آسیاب زمان پژمرد

و شانه ها  
و تاول ها

نعره می شوند  
در امتداد این شب برفی  
با رفت و آمد شبحی کوکی

ای پینه های تاولی دست ها  
ای چشم های سوخته در انتظار  
یا قوت سرخ سرخ بیارید  
از زخم ریز حادثه ها می آیند  
پروانه های سوخته و خاطرات من  
یا قوت سرخ سرخ بیارید

این قصه قصه گل مریم نیست  
یا اضطراب بیهوده و شاخه های بید  
یا رقص قاصدک ها بر بام آسمان  
یا رد پای مجنون بر بیشه های خواب  
این قصه قصه و من بارانی ست  
در خون شکوفه بسته

با غم رها شده  
پروانه ای که در سفر از مرگ لحظه ها  
با خنده های آینه جاری شد  
و گریه های آینه او را گشت

اکنون هزار چشمه و زمزم  
و عطر عود و گندر  
تا اوج آسمان  
تا امتداد آیه باران  
در کوچه و خیابان

بالا بلند!

دیروز امتداد کیوتر بود  
امروز بال ترد پرستوها  
فردا عبور زخم و هیاهو  
آغوش مهربانی و کن  
و در عبور سربی نیرنگ ها  
با شانه های زخم نجوا کن  
و گرم تر بتاب  
و چشم های منتظرت را صحن عبور چلچله ها کن

بگذار ابر سبز بیارد

تا فصل پرنیانی رویاها

در خلوت شکوفه ببندند

تا سبز سبز سبز شوم

تا در عبور از این شب برفی

تا انتهای قطب بتابم

با کاروان عود و قرنفل

که آمدند و خواندند:

ما از طلوع آمده ایم

و عطر کوچ ما همه جا جاری ست

و زخم های مان را باران

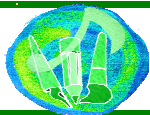
با بوسه های مخملی خویش شسته است

بالا بلند!

ای با نگاه خیس تو معنا شده

لیخنده های نیلی نیلوفر

آیا صدای خوبت



## نقطه

## احمد رضا قایخلو

آدم می تونه تابستونو زیر پشه بند قایم کنه  
آدم می تونه گوشه ی لبش فتنه بذاره وقتی که دید لب آب یه ضمه اس  
آدم می تونه قانع بشه که کانال  
سکته می کنه لای دیوار توی تلویزیون زیرزمین توی حرف  
توی مغز  
اما می تونه توی هیچ رسوب کنه؟  
هر چی ام تشدید بذارن ثانیه به ثانیه  
لیز بخور توی کسره ی گودی چشم  
وسط دالونای تاریک گریه کن  
قهقهه بزن  
سینه تو بمال به شن  
سرتو بکوب به تاریکی  
آب برو مٹ زبون کوچیکه  
به گنجشک چوبی توی چشمای ویتزین لق می خوره  
یه ثانیه یه ثانیه یه ثانیه یه ثانیه  
پشه ی آخر خط نقطه می شه  
حرف آگه خیس باشه تازه بهتر نیش می خوره  
هنوزم چلپ چلپ آب زیر پای فرشته هاس  
دامنا آب بره نره  
توی ترافیک دمپایی پلاستیکی  
توی موج سبز صدا  
نداها دریا توی صدف میدون  
یه کم مشکلی بپوش  
یه فتنه گوشه ی چشمات بذار  
یه فتنه توی تقویم روشن کن و  
بزن یه آب  
وسط آب یه ضمه اس

## چند سروده از علی نجفی

## برگرفته از سایت وازنا

۱

بعضی ها می گویند: تو خل شده ای  
اما همین روزها با یکی از فرشتگان مقرب درگاه از دواج  
خواهم کرد.

۲

من از اسبها روسری نمی بندند  
خوشم می آید  
از صفورا موهای تا کمرش را رقص می کند  
از خانه می چرخد من رقص می کنم  
مریم بانو قبرستان را در آغوش گرفته  
آفتاب روی برفهای دور  
سرما خورده  
پرتقال را به یاد من می آورد  
خوشم می آید.

۳

پلکهای خاله کنار اجاق خوشه ی گندم بود.  
جیر جیرکها تا صبح دنبال  
دنبال چیزی می گشتند  
عمه می گفت روسی حرف می زنند  
مادر می گفت هر چه بگردند باز هم پیدا نمی کنند

۴

گناهکاری روسیاهم  
باید به قطب بروم  
هفتاد کشیش یخی بتراشم  
و آنقدر اعتراف کنم  
تا از خجالت آب شوند

بالی برای وا شدنم دارد؟

و خوب می تواند آبا  
آوازهای سوخته ام را گذر دهد  
از لابلای هممه و سرب  
و قطره های بی رمق جوهر

آیا طنین. هق هق. ویرانی مرا  
این آسمان خاکستر هم شنیده است  
یا آنکه باد بود  
وقتی غم تو را  
تا خاک خیس. جنگل خاموش بُرد؟

از مرگ خود نمی ترسم اما  
می ترسم آفتاب بمیرد  
و قلب ها که محمل نور فرشته هاست  
در برکه های وهم و سکون غوطه ور شوند

کی نان حدیث. آخر. ایمان بود؟  
و آدمی خیالش را  
چون التماس. سفره تهی می دید؟  
و بر هیوط مویه نمی کرد  
یا از طلوع قصه نمی ساخت  
کی!؟

ما با امید نوحه گری کردیم  
و نور  
در آستانه آ دل. ما دانه چیده است

بالا بلند!

افسانه ام به سر نرسیده ست؟  
تقدیر. من شکفتن در باد است؟  
یا در هجوم فاصله ها مُردن  
یا بودنی به رنگ نبودن!؟

من شط هیچ خاطری نیستم؟  
ما شط هیچ خاطره ای نیستیم!؟

ما جویبار زمزمه بودیم  
در خشکسال  
قحطی. وجدان  
با من بیار!

ای در طنین. دلهره ها با من  
با من بیار!

باران که سبز سبز بیبارد  
تنها کسی که سوخته می داند  
که می تواند از شب و توفان سفر کند  
تنها کسی که سوخته می داند...

به نقل از برج های خاموشی  
جواد مجابی

قدر ستاره های سرت را بدان!  
آسیب زخم ستم نیست این  
طنین فریادهای گران است  
در سکوت دیرینه ستمپزیران  
ستاره ها نمی گذارند بخوابی آسوده!  
بیارامی لحظه های آرام  
چه پروا تو را!  
که ستاره هرگز به خواب در نمی شود  
از جوش خون خروشان اش  
وقتی که هوا جولانگاه باد و خاشاک بود  
خمخانه مغان

ستاره های جوان اش را رو کرد  
که کشان کردید خیابان های ایران را  
الماس های فروزان  
از رویاهای ویران!  
۲۰ تیر ۱۳۸۸ تهران



## وصیت ویدا فرهودی

تتم به خاک سپار و ترانه ای بنویس  
به رسم ژاله مرا بر جوانه ای بنویس

شقایقانه نسیم بهاره ای برخوان  
وماجرای مرا بی بهانه ای بنویس

مترس از خس و خاشاک. سرزده ز فریب  
برای رویش سبزم، نشانه ای بنویس

تمام خاک وطن را نشانه باران کن  
به ذره ذره ی آن عاشقانه ای بنویس

ببین پرنده ی زخمی هنوز می خواند  
صدای سرکش او را به لانه ای بنویس

پیام لاله تباران اهل توفان را  
به بال موج نشان، بر کرانه ای بنویس

به رغم غلظت شب، مشعلی بیفروزان  
و برق چشم مرا با زبانه ای بنویس

چهل طلوع مرا بقرار پرسیدی  
کنون ندای مرا در فسانه ای بنویس

فسانه ای که گشاید نقاب موهن و هم  
به واژه ها بسپار و ترانه ای بنویس...

مردادماه ۱۳۸۸

## ماهی های شهری که رودخانه ندارد علیشاه مولوی

باز مانده است دهان. باجه ی تلفن  
لکه ی خونی ای ست دفتر چه ی کوچک قرمز

که از لب پایینی اش پاک می کنم  
حلق آویزمی گذارم برای پاشنه ها و پیاده رو  
گوشی را

بر شاخه ها و شیشه ها تکرار می شود  
امواج آبی نئون احتمالاً حذف خواهد شد و شروع تراولینگگی که

بی پناه مسافران بی پول  
ژولیده هایی پاپتی سرگردان  
بی مشتری روسپی های پیر  
که از کنار کینه ی بعضی ها می گذرند و دو پاسبان

جوان  
به شبی که نیامدی فلاش بک  
همان دقایق دوشنبه ی دلگیر

خیلی بعد از اینکه آخرین اتوبوس  
رو ی نیمکت ایستگاه بی مسافر  
ببخشید، این نام و نمره ها مال شماست :

همراه ناله ی گریه ای از سر دل درد  
سگ سالخورده ی مغمومی

به زبانه های رو به روی رستوران تعطیل  
در پیاده رو باران می بارد حالا

و بین پاشنه های عابران عجول یک نفر  
گوشی اگر پاندول عقربه های ناپیداست  
ربطی به رویاهای من ندارد  
می رقصاندش در باران باد

## پای خودت عرفان کارن

شاید  
خواب تو را اشتباه رفته ام  
شاید رفته باشم که چه؟

من  
مرد هزار و یکباره عاشق شدم به پای هیچ  
از شب های کسی  
آغوش نمی خواهم  
که هیچ!

بی برگشت،  
بی حرف پست و  
پیش. پای خودت تنها مردم!

از کوچه های روبه رو  
از برگشت آمده بودی  
من را به جای بیاور  
باورت شود

به جا به جایی رسیده ام که حتا  
انکارت

دشواری ام شده!  
برگرد

از کوچه های روبه رو رفته برگرد  
از پاهای مسافرت برگرد

از شب نگرفته تا راه هم شبت نشده...  
زنی که بودم را شماره بگیري بگویم  
سر زده آمده بود و

دروغ بود و  
دروغ

بخش تا پیش آمده ام  
تا پیش از آمده ام برگرد

به خدای صبح های بی حوصله  
به خدای لحظه های مدام

به خدایی که نیستی ات را از برم؛  
من

مرد هزار و حرف های کهنترم تا...  
تا تا تمام نکرده تا

هر کجایت که مال من است  
ببخش

فجیعترین اشتباه زندگی ام!

## طراح و مجسمه ساز:

### ح. رزّاقی

